

جایزه حقوق بشر چک برای جنبش دانشجویی ایران

شماره ۹

۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۹



گروه هشت و مناقشه اتمی ایران

تداوم فشار بر کوهیار گودرزی در زندان اوین

نگرانی از اتهام محاربه برای اعضای کمیته گزارشگران حقوق بشر

“ مروری بر ۹ ماه فشار بر یک نهاد مدنی ”

عمادالدین باقی شب عید را در بیمارستان سپری کرد، نگرانی شدید از سلامت جسمی باقی

هرروز دست کم یک اعدام در ایران

قانون بد از بی قانونی بهتر است

نقد:

خسرو باقرپور: رویای نجیب و بی پروا!

سروده ها:

شهلا بهار دوست، دکتر مسعود عطایی

مقالات و مصاحبه ها در این شماره :

۶	دکتر پیمان: جنبش سبز در قد و قواره یک جنبش رهایی بخش ملی ظهور کرد
۸	گفتگو با عباس عبدی: شکاف در میان جناح حاکم شدیدتر خواهد شد،
۱۰	روان شناسی اجتماعی جنبش سبز مسعود نقره کار
۱۲	رئیس دجال، معاون رمال، وزیر حمال! احمد وحدت خواه

پیش به سوی انتخابات آزاد

طرح چهار سوال و امید به پرداختن به آن از جانب

صاحب نظران

۱- آیا طرح شعار انتخابات آزاد در چهار چوب

قانون اساسی این نظام امکان پذیر است یا خیر؟

نظر تان را در ممکن بودن یا نبودن توضیح دهید.

۲- پیشبرد این شعار در جامعه لازمه چه تحولاتی

است راهکارهای شما برای رسیدن به انتخابات آزاد

چیست؟

۳- نقش نیروهای مردّد در جامعه بخصوص در

ملیتهای مختلف چگونه است برای جذب آنها آیا

لازم نمی بینید که تغییرات اساسی در قانون اساسی

باید بوجود بیاید و به خواستههای آنان پرداخته و با

وضع قوانین جدید به آن رسمیت بخشید؟

۴- آیا اپوزسیون در توان خود می بیند که مشترکا

قانون اساسی بدیلی را تا تشکیل مجلس موسسان به

جامعه پیشنهاد دهد؟

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواستههای خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

با سپاس از همکاری و همیاری سایت اخبار روز

www.akhbar-rooz.com

خبرها

تداوم فشار بر کوهیار گودرزی در زندان اوین



کمیته گزارشگران حقوق بشر -

با گذشت بیش از ۱۰۰ روز از بازداشت کوهیار گودرزی، عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر، وی همچنان در بازداشت و بلا تکلیفی به سر می‌برد و گزارش‌ها حاکی از تداوم فشار بر وی توسط بازجویان پرونده است. به گفته نزدیکان این فعال حقوق بشر، مسئولان زندان اوین از دریافت لباس، کتاب و وسایل مورد نیاز برای وی خودداری می‌کنند. این در حالی است که بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد شده یا فشار بر آنان در تعطیلات نوروز کاهش پیدا کرده است. گفتنی است گودرزی، در حال حاضر در سلولی به همراه جعفر پناهی نگهداری می‌شود.

پیش از این، بازجویان پرونده بارها نسبت به عدم همکاری این فعال مدنی اعتراض کرده و اتهامات سنگینی را به وی نسبت داده بودند. در اولین روز سال جاری نیز، نیروهای امنیتی از برپا کردن سفره هفت‌سین مادر کوهیار گودرزی در مقابل زندان اوین جلوگیری کرده بودند. گودرزی در آبان‌ماه با فشار نیروهای امنیتی از دانشگاه صنعتی شریف اخراج شد. او در رشته مهندسی هوافضا در این دانشگاه مشغول به تحصیل بود. این روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر پیش از این عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، دبیر کمیته گزارشگران حقوق بشر، برنامه‌ساز رادیو زمانه، عضو کمیته حقوق بشر سازمان ادوار تحکیم وحدت و عضو دفتر تحکیم وحدت طیف علامه بوده است.

نگرانی از اتهام محاربه برای اعضای کمیته گزارشگران حقوق بشر " مروری بر ۹ ماه فشار بر یک نهاد مدنی "



کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران -

«کمیته گزارشگران حقوق بشر» از جمله گروه‌های جامعه مدنی ایران که پس از انتخابات خردادماه سال گذشته با دستگیری‌های گسترده فعالان سیاسی، مطبوعاتی و حقوق بشری با دستگیری بسیاری از اعضای خود مواجه شد. در حال حاضر مقامات امنیتی و قضایی اتهامات بسیار سنگینی را به اعضای این گروه وارد می‌کنند و این نگرانی وجود دارد که حتی برخی از این اعضا با اتهام «محاربه» مواجه شوند. اعضای این گروه به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفتند که اتهامات یاد شده هیچ مبنای حقوقی ندارد و تنها برای متوقف کردن این نهاد جوان مدنی مطرح می‌شود.

کمیته گزارشگران حقوق بشر در اسفندماه ۸۴ توسط جمعی از فعالان اجتماعی و دانشجویی علاقه‌مند به مستندکردن موارد نقض حقوق بشر تاسیس شد. در برنامه این نهاد مدنی آمده است: «این کمیته تشکلی مستقل بوده و به هیچ حزب و جناح خاصی تعلق ندارد و فاقد ماهیت سیاسی است.»

در وبسایت این نهاد مدنی بخش‌های مختلفی از جمله کودکان، زنان، زندانیان سیاسی، جامعه و دانشگاه مشاهده می‌شود و مطالب سایت در قالب اطلاعیه، گزارش، بیانیه و مقاله انتشار می‌یابد. همان‌طور که در برنامه کمیته آمده است اعضای این نهاد مدنی وظیفه خود را «اطلاعرسانی» و «تئویر افکار عمومی» در زمینه نقض حقوق بشر قرار داده است. اگر چه فعالیت در زمینه مستندکردن موارد نقض حقوق بشر در ایران همواره مخاطراتی را به همراه دارد اما دستگیری‌های پس از انتخابات از فشار بی‌سابقه‌ای در این زمینه خبر می‌دهد.

از جمله اعضای این کمیته که پس از انتخابات دویار دستگیر شد شیوا نظر آهاری است که بار اول در ۲۴ خرداد بازداشت شد. وی پس از سپری کردن ۱۰۲ روز زندان در اول مهرماه، با قرار وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی از زندان اوین آزاد شد. وی ۳۳ روز از این مدت را در سلول انفرادی سپری کرد. نظر آهاری بار دیگر در ۲۹ آذرماه همراه با کوهیار گودرزی و سعید حائری دو عضو دیگر این نهاد مدنی بازداشت شد. در این روز اتوبوس حامل فعالان سیاسی و مدنی که برای تشییع جنازه آیت‌الله منتظری عازم قم بود، در میدان انقلاب توسط نیروهای امنیتی متوقف شد و از میان تمامی مسافران این تنها سه عضو کمیته و محبوبه عباسقلی‌زاده، یکی از فعالان حوزه زنان بازداشت شدند. عباسقلی‌زاده پس از یک روز آزاد شد.

در تاریخ ۹ آذرماه، سعیدجلالی فر و سعیدکلانکی دوتن دیگر از اعضای این گروه بازداشت شدند. در تاریخ ۱۰ آذر ماه سعید حبیبی عضو دیگر این کمیته و از فعالان حوزه دانشجویی پس از احضار به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات مورد تهدید و بازجویی قرار گرفت.

در ۱۱ دی‌ماه چهار عضو کمیته به صورت تلفنی به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات احضار شدند و بازجوی پرونده در این تماس اعلام داشت که احضار آنان برای بازداشت صورت پذیرفته است. از این ۴ تن، پریسا کاکایی و مهرداد رحیمی در ساعت ۸:۳۰ دقیقه شب همین روز، به دفتر پیگیری مراجعه کرده و بازداشت شدند. پریسا کاکایی، یکی از اعضای بازداشتی کمیته نیز در ۲۸ بهمن‌ماه آزاد شد.

اعضای این کمیته به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفتند که پریسا کاکایی، پیش از بازداشت طی تماس‌های تلفنی متعدد بارها از سوی نهادهای امنیتی تهدید شده بود. در یکی از این تماس‌ها که با دوتن از اعضای کمیته گرفته شد، شیوا نظر آهاری، سعید کلانکی و سعید جلالی فر خواستار تعطیلی سایت شدند و سپس بازجوی کمیته با گرفتن گوشی به تهدید اعضای کمیته پرداخت و ابراز داشت در صورت تعطیل‌نشدن سایت دیگر اعضای کمیته بازداشت خواهند شد.

در ۱۱ دی ماه، سعید حبیبی و حسام میثاقی، دو عضو دیگر کمیته به دفتر کمیته پیگیری وزارت اطلاعات احضار شدند. آنها به دفتر مراجعه نکردند. اما طی تماس‌های تلفنی متعدد از سوی بازجوی پرونده، مورد تهدید قرار گرفتند. در ۱۸ بهمن‌ماه، علی کلایی دیگر عضو کمیته بازداشت و در ۲۵ بهمن آزاد شد. کلایی پیش از این در ۲۰ اردیبهشت بازداشت شده و در ۱۰ تیرماه آزاد شده بود.

در میان دستگیری و همچنین آزادی برخی از اعضا، در شامگاه ۱۱ اسفند نوید خانجانی، دیگر عضو کمیته پس از حضور نیروهای امنیتی به منزل پدری‌اش در اصفهان بازداشت شد. همچنین، صبح ۱۲ اسفند نیروهای امنیتی با مراجعه به منازل حسام میثاقی و سپهر عاطفی به تفتیش منزل و ضبط وسایل شخصی آن‌ها پرداختند اما به دلیل عدم حضور آن‌ها در منزل موفق به بازداشت آنان نشدند. در روزهای پایانی سال ۸۸، چهار تن از اعضای بازداشت‌شده کمیته، سعید کلانکی، سعید جلالی‌فر، مهرداد رحیمی و سعید حائری با وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی از زندان اوین آزاد شدند. در حال حاضر سه تن از اعضای کمیته گزارشگران حقوق بشر، شیوا نظر آهاری، کوهیار گودرزی و نوید خانجانی در زندان اوین به سر می‌برند.

فشار بر اعضای کمیته در زندان

اعضای این کمیته به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفتند که شیوا نظر آهاری در دوره دوم بازداشت که از ۲۹ آذرماه آغاز شد، بیش از ۶۰ روز را در سلول انفرادی و چند روز را در سلول انفرادی بسیار کوچک و شبیه به «فقس» سپری کرد. وی در بازجویی‌ها بارها به اعدام تهدید شده و بازجوی پرونده از قاضی تقاضای اشد مجازات برای وی کرده است.

یکی از اعضای این کمیته به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت: « تمامی اعضای بازداشت‌شده کمیته در بازجویی‌ها، تحت فشار شدید برای اخذ اعترافات تلویزیونی قرار داشته و با اتهاماتی نظیر «ارتباط با سازمان مجاهدین خلق» و «محاربه» روبرو هستند.»

به گفته اعضای این کمیته نوید خانجانی که در جریان بازداشت گسترده فعالین حقوق بشر دستگیر شد در سلول‌های انفرادی سپاه و تحت بازجویی و فشار شدید قرار دارد.

کوهیار گودرزی، که در آبان‌ماه ۸۸ از دانشگاه صنعتی شریف اخراج شد نیز در زندان اوین با سر شکسته مشاهده شد. وی نیز تحت فشار شدید برای پذیرفتن اتهاماتش قرار دارد.

در برابر طرح اتهاماتی همچون ارتباط اعضای این کمیته با گروه‌های مخالف نظام، اعضای این کمیته هر گونه ارتباط با گروه‌های سیاسی داخل و خارج از

هر روز دست کم یک اعدام در ایران

بر پایه گزارش سازمان عفو بین‌الملل، در سال گذشته میلادی، ۳۸۸ نفر در ایران اعدام شدند. به این ترتیب، هر روز به‌طور متوسط بیش از یک نفر به دار آویخته شد و جمهوری اسلامی رکورد اجرای احکام اعدام را در سراسر جهان شکست.



گزارش تازه عفو بین‌الملل می‌گوید که در سال ۲۰۰۹ دست کم ۷۱۴ نفر در ۱۸ کشور جهان اعدام شدند و بیش از ۲ هزار نفر در ۵۶ کشور احکام اعدام خود را دریافت کردند. این گزارش نشان می‌دهد که صرفنظر از چین، بیش از ۵۴ درصد از احکام اعدام جهان در جمهوری اسلامی ایران اجرا شده است.

اعدام‌های مخفی در چین

عفو بین‌الملل، برای نخستین بار، در اعتراض به سیاست اطلاعاتی جمهوری خلق چین، از ذکر آمار اعدام‌های این کشور در گزارش سال ۲۰۰۹ خودداری ورزید. این سازمان در گزارش سال ۲۰۰۸ خود تعداد اعدام‌های چین را ۱۷۱۸ مورد اعلام کرد. این بیش از ۷۰ درصد اعدام‌های آن‌سال در سراسر جهان بود. در گزارش سال ۲۰۰۹، چین، به خاطر مخفی نگه‌داشتن اطلاعات مربوط به اعدام‌ها به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. عفو بین‌الملل، با اشاره به این که آمار مربوط به هزاران اعدام و تیرباران، هر سال در چین مخفی نگه‌داشته می‌شود، از دولت چین خواست که بیش از این اعدام‌ها را "اسرار حکومتی" تلقی نکند.

همزمان با انتشار گزارش سال ۲۰۰۹، "الیور هندریش" کارشناس عفو بین‌الملل به خبرنگاران گفت: «دولت چین ادعا می‌کند که از تعداد اعدام شدگان این کشور هر سال کم می‌شود. اگر این ادعا واقعیت دارد، چرا مسئولان چینی از افشای آمار اعدام شدگان خودداری می‌کنند؟ آمارهای رسمی، به هیچ عنوان ابعاد واقعی اعدام‌ها را در چین بیان نمی‌کنند.»

عفو بین‌الملل، معتقد است که تعداد اعدام‌ها در چین از مجموع اعدام‌های تمام کشورهای دیگر جهان بیشتر است. با توجه به عدم ذکر آمار اعدام‌های چین در سال ۲۰۰۹، در فهرست عفو بین‌الملل، به ترتیب، ایران با ۳۸۸ مورد اعدام، عراق با ۱۲۰ مورد و عربستان سعودی با ۶۹ مورد به ترتیب جایگاه‌های اول تا سوم را به خود اختصاص داده‌اند.

آمریکا عقب‌تر از توگو!

آمریکا، با ۵۲ مورد اعدام، در ردیف چهارم قرار دارد. مدافعان حقوق بشر، ده‌ها سال است برای لغو مجازات اعدام در آمریکا مبارزه می‌کنند، اما این مجازات همچنان در بسیاری از ایالات این کشور اجرا می‌شود. عفو بین‌الملل از ایران و عربستان به عنوان تنها کشورهای نام برده که افراد نابالغ را نیز اعدام می‌کنند. در ایران و سودان، مجازات اعدام بیش از همه کشورهای جهان، در مورد متهمان سیاسی اعمال می‌شود تا مخالفان مجبور به سکوت شوند.

گزارش سال ۲۰۰۹ عفو بین‌الملل بر این نکته نیز تاکید دارد که حتی در مورد مجازات اعدام نیز تبعیض طبقاتی، قومی و مذهبی اعمال می‌شود. بیشترین قربانیان اعدام را، در سراسر جهان، تبه‌دستان و وابستگان اقلیت‌های قومی، ملی و مذهبی تشکیل می‌دهند.

موفقیت جنبش لغو اعدام

تنها نکته امیدوارکننده، در گزارش تازه عفو بین‌الملل، این است که در سال ۲۰۰۹ باز هم تعدادی از کشورها به جنبش لغو مجازات اعدام پیوستند. تعداد این کشورها اکنون به ۱۳۹ رسیده است. حتی کشورهای توگو و برونیدی، مجازات اعدام را، در مورد همه جرائم لغو کرده‌اند.

الیور هندریش کارشناس عفو بین‌الملل، از مجازات اعدام به عنوان "شرم بشریت" نام می‌برد و می‌گوید: «خوشبختانه همواره از تعداد کشورهای نامی که این نوع مجازات را اعمال می‌کنند، کاسته می‌شود. ما قدم به قدم به جهانی فارغ از مجازات اعدام نزدیک می‌شویم.» منبع: **دویچه وله**

کشور را رد کرده و اتهامات مطرح شده توسط نیروهای امنیتی و قوه قضاییه را واهی می‌خوانند. در بیانیه ای که توسط این کمیته به منظور پاسخ دادن به اتهامات مطرح شده علیه اعضای آن منتشر شد اتهاماتی همچون «ارتباط کمیته با سازمان مجاهدین خلق از سوی کارشناسان اطلاعات» به عنوان حربه ای برای «زمینه‌سازی برای حذف فیزیکی» این مجموعه قلمداد شده است. کمیته گزارشگران حقوق بشر در این بیانیه، نسبت به طرح چنین اتهاماتی اعتراض کرده است. در قسمتی از این بیانیه آمده است: «علی‌رغم صراحت قطعنامه مصوب مجمع عمومی در دسامبر ۱۹۹۸ موسوم به اعلامیه حقوق و مسئولیت افراد، گروه‌ها و نهادهای جامعه در ترویج و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی شناخته شده جهانی که در مواد متعدد از جمله مواد ۱۰، ۱۱ و ۱۸ آحاد مردم را مجاز و بلکه مکلف به ترویج سازمان‌یافته حقوق بشر می‌نماید، حکومت تشکیل نهادهای حقوق بشری را مصداق تبلیغ علیه نظام از طریق تشکیل گروه‌های غیرقانونی دانسته و فعالین حقوق بشر را به این بهانه تحت فشار اعم از زندان، شکنجه و ... قرار می‌دهد. روش غیر مسئولانه، غیراخلاقی و مغایر با کلیه اصول انسانی که اخیراً از سوی دستگاه امنیتی برای برخورد با نهادهای حقوق بشری و از جمله کمیته گزارشگران حقوق بشر در پیش گرفته شده است، انتساب تشکلهای مستقل به احزاب و گروه‌های سیاسی است. انتسابی که از رهگذر آن زمینه‌سازی برای برخوردهای خشن و حذفی به بهانه‌های واهی چون ارتباط با گروه‌های معاند و محاربه، عملی گردد.»

عمادالدین باقی شب عید را در بیمارستان سپری کرد، نگرانی

شدید از سلامت جسمی باقی



طبق خبر دریافتی، فاطمه کمالی همسر عمادالدین باقی که بالاخره روز دوشنبه ۹ فروردین ۸۹ موفق به ملاقات با همسرش شد با ابراز نگرانی از وضع جسمی باقی اعلام کرد حمله تنفسی باقی که در دوره قبلی بازداشتش در بند ۲۰۹ به آن دچار شده بود، تشدید و تکرار شده و منجر به بیهوشی باقی شد و او دوباره در آخرین روز سال ۸۸ از زندان به بیمارستان قمر بنی هاشم منتقل شده است و پس از مدتی بستری، دوباره به سلول خود در بند ۲۴۰ زندان اوین بازگردانده شده است.

همسر عمادالدین باقی با اعلام اینکه مسوولان زندان و بند از پرونده پزشکی باقی و خطراتی که برای جسم و جان او می‌رود آگاه هستند اما در عین حال به نگهداری او در این وضعیت ادامه می‌دهند، گفت: «قاعدتاً طبق قانون هرگونه مسولیت سلامت جسمی باقی به عهده مقامات نگه دارنده اوست.» به گفته همسر باقی وی همچنین از دیسک کمر شدید و گرفتگی عصب سیاتیک رنج می‌برد. فاطمه کمالی همچنین از بلا تکلیفی محض در پرونده همسرش خبر داده و گفته است: «علی‌رغم خداحافظی کارشناس پرونده قبل از نوروز با باقی و نیز صدور قرار وثیقه از سوی شعبه بازپرسی دادسرای مستقر در اوین و تامین آن توسط خانواده وی همچنان در بازداشت است.»

همسر باقی افزود: «ظاهر امر نشان می‌دهد که مسوولین امنیتی و قضایی با آزادی باقی موافق هستند اما نمی‌دانیم چرا او را آزاد نمی‌کنند؟! جای تعجب دارد فردی که باید طبق قانون آزاد باشد هنوز در سلول بسته دو سه نفره بدون هرگونه امکاناتی که قانون به رسمیت شناخته است نگهداری می‌شود.» فاطمه کمالی با اشاره به اینکه به دلیل انتقال شعب بازپرسی دادسرای انقلاب به داخل زندان اوین امکان پیگیری وضعیت از طریق بازپرسی وجود ندارد، از مراجعات مکرر خود به دفتر دادستان تهران با هماهنگی قبلی برای اطلاع از وضعیت حقوقی باقی خبر داد که بی‌نتیجه مانده است و ابراز امیدواری کرد که هر چه زودتر با توجه به وضع حقوقی پرونده همسرش و وضع جسمی نگران کننده او مقدمات آزادی باقی فراهم شود.

کمالی گفته است در مورد وضعیت باقی نامه ای را به دادستان تهران نوشته و امیدوار است به ابهامات به وجود آمده در مورد آزادی باقی پاسخ داده شود.

با این توضیحات، چه کیفیتی برای قانون آیین دادرسی کیفری موجود قائل هستید؟

می‌گویند که قانون بد از بی قانونی بهتر است. به این قرار، این قانون از نبود قانون بهتر است. ما به دلیل نواقص این قانون، نیاز به قانون جامعی داریم که تکلیف دادرسا، متهمان و شکات را روشن کند. این مشکل کنونی است.

و چگونه است که همین قانون کم یا ناقص ده سال است به صورت موقت تمدید و اجرا می‌شود. نه پایدار می‌شود، نه تکمیل؟

فکر می‌کنم چند علت دارد. یک دلیل این است که در این ۳۱ سال پیش از انقلاب، هر کجا بحث حقوق ملت بوده، اراده‌ای جدی برای حفظ آن دیده نشده است. بهترین مثال این است که ما پس از ۳۱ سال از تصویب قانون اساسی، مقدمات اجرای اصل ۱۶۸ را فراهم نکرده‌ایم. جرم سیاسی تعریف نشده و متهمان سیاسی در دادگاه‌های عمومی، به‌طور علنی و با حضور هیات منصفه محاکمه نمی‌شوند.

در مورد آیین‌نامه دادرسی کیفری نیز همین وضع هست. در فصل ۳ قانون اساسی، در اصل ۱۳، بحث حقوق ملت طرح شده است. اما عملی شدن این حقوق نیاز به قوانین دیگری دارد که جزئیات کار را روشن کند. ما هنوز چنین قانونی نداریم، چون چنین اراده‌ای وجود ندارد. البته این نقص در زمان پیش از انقلاب هم بود، اما مسئولان فعلی بهانه‌ای ندارند و مشکل به‌نظر من از کوتاهی و عدم اراده آنهاست.

آیا در زمانی که اراده‌ای ولو محدود هم در کار بوده، از کارشناسان و حقوقدانان پر تجربه برای پیش‌نویس قوانین جدید استفاده شده است؟

نه! در قوانین مصوب این سال‌ها، عمدتاً از کارشناسان دعوت نشده و در بهترین حالت، افراد جناحی را خواسته‌اند. نگرش‌ها معمولاً سیاسی بوده و کمتر با کانون و کلا که اساتید معتبر و بزرگی در آن حضور دارند، مشورت شده است. از افرادی مانند استاد کاتوزیان یا استاد آرمایش دعوت نمی‌کنند. این‌ها اعضای هیات علمی و استادان ممتاز دانشگاه بوده‌اند. از قضات بازنشسته و وکلای باتجربه برای تصویب قوانین استفاده نمی‌شود. گاهی هم که به‌شکل صوری از آنها دعوت می‌شود، به پیشنهادهایشان بی‌توجهی می‌کنند. اصولاً قوانین ما بدون مشاوره با کارشناسان واقعی، تهیه و تصویب می‌شوند.

مصاحبه‌گر: مهیندخت مصباح
تحریریه: کیواندخت قهراری

منبع: دویچه وله



© picture-alliance/ dpa

قانون بد از بی قانونی بهتر است



قانون موقت آیین دادرسی کیفری با کسب دستور ولایی تا اطلاع ثانوی تمدید شد. این قانون از سال ۷۸ با مهلتی ده‌ساله اجرا شده و در برگیرنده شرح وظایف دادگاه‌ها، دادرساها، قواعد صدور رای، اعتراض، فرجام‌خواهی و اجرای حکم است.

عبدالفتاح سلطانی، حقوقدان، در مصاحبه با دویچه‌وله از عدم اعتبار احکام قضایی بدون آیین دادرسی کیفری می‌گوید و نمونه‌های متعدد تخلف در دادرسا را ناشی از نقص قانون و عدم اراده برای تامین حقوق مردم می‌داند.

دویچه‌وله: اهمیت و ضرورت این قانون در چیست که با دستور ولایی تمدید شده است؟

عبدالفتاح سلطانی: آیین دادرسی کیفری تعیین کننده خط مشی قوه قضاییه در رابطه با پرونده‌های کیفری است و بخش مهمی از حقوق متهم در این قانون بیان می‌شود. البته این حقوق در قوانین دیگر هم کمابیش ذکر شده، اما قانون مادر و مهم، قانون آیین دادرسی کیفری است که در شکل کنونی خود نیز ناقص است.

ما تا سال ۱۳۷۸ قانونی را اجرا می‌کردیم که مصوب ۱۲۹۰ بود. این قانون در این سال نیز به صورت آزمایشی و موقت به مدت سه سال به جریان افتاد و هر چند سال یک‌مرتبه تمدید شد. هنوز قانون جامعی برای دادرسی کیفری نداریم. دلیل هم این است که حقوق مردم اولویت ندارد و مورد توجه نیست. اراده جدی در بین صاحبان قدرت وجود ندارد که حقوق ملت را تامین و تعیین کنند. باید قانون جامعی با اعتبار ده‌ها ساله تصویب شود. به این ترتیب، خیال مردم راحت خواهد بود که اگر دستگیر شدند یا در معرض اتهام قرار گرفتند، اتفاقاتی مانند کهریزک یا قتل‌های زنجیره‌ای نمی‌افتد.

تصویب خود این قانون محصول چه روندی بود؟ بخاطر دوران اصلاحات بود یا نمونه‌های خاصی پیش آمد؟

علت‌اش این بود که متأسفانه برای منتهی دادرسا از سیستم حقوقی ایران جمع آوری شد و این اشتباه بزرگی بود. پس از احیای دادرساها، چون این قانون برای دادگاه‌های عمومی و انقلاب وضع شده بود، ناگزیر شدند قانون آیین دادرسی کیفری را تکمیل کنند و به جریان بیاورند. اما متأسفانه دادرساها در چند سال اخیر اقداماتی می‌کنند که خلاف قانون است. مثلاً قرار ممنوع‌الخروجی که توسط آنها صادر می‌شود، تخلف قانونی است و آنها اجازه چنین کاری را ندارند. تنها مرجعی که می‌تواند اشخاص را ممنوع‌الخروج کند، دادگاه است، اما کمتر پیش می‌آید که چنین شود. خود من مدت‌هاست قرار ممنوع‌الخروجی از دادرسا دریافت کرده‌ام. این مرجعی است که صلاحیت قانونی ندارد.

دادرسا اساساً چه نقشی در سیستم قضایی دارد؟

کار دادرسا انجام کارهای مقدماتی است. دادرسا نماینده جامعه و دادستان است. کلیه تحقیقات حقوقی و قضایی از متهم، شاکی یا شاهد در دادرسا انجام می‌شود. اگر شواهد کافی در دسترس نباشد، دادرسا قرار بیگناهی صادر می‌کند. در صورت کافی بودن ادله، پرونده تحقیقات مقدماتی به دادگاه فرستاده می‌شود. به این ترتیب نقش دادرسا مثبت است، اما اگر قوانین شفاف و نظارت قانونی وجود نداشته باشند، زمینه هرگونه تخلف در دادرسا فراهم می‌شود. کما این‌که در حال حاضر چنین است.

گروه هشت و مناقشه اتمی ایران



لاورنس کاتون و هیلاری کلینتون، وزیران خارجه کانادا و آمریکا در نشست گروه هشت

اجلاس وزیران امور خارجه کشورهای صنعتی جهان، موسوم به گروه هشت، در کانادا در جریان است. یکی از مباحث این دیدار، امکان اقداماتی تازه علیه جمهوری اسلامی است، تا به برنامه هسته‌ای مناقشه‌انگیز خود پایان دهد. وزیران امور خارجه هشت کشور قدرتمند جهان، موسوم به گروه هشت، از جامعه جهانی خواستند که با قاطعیت بیشتری با برنامه هسته‌ای ایران مقابله کند، اما در این مرحله هنوز از تشدید تحریم‌ها چیزی گفته نشده است.

وزیران خارجه قدرت‌های بزرگ در پیش‌نویس قطعنامه نهایی متذکر شده‌اند که رفتار ایران در قبال سازمان ملل متحد و آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای نگران‌کننده است. آنها گفته‌اند که جامعه بین‌المللی باید «باگام‌های مناسب و قوی» ایران را به تمکین وادارد، اما تأکید می‌شود که باب مذاکره با مقامات ایران همچنان باز است.

وزیران خارجه کشورهای "گروه هشت" از جمهوری اسلامی می‌خواهند که به خواسته‌های شورای امنیت سازمان ملل و همچنین "آژانس بین‌المللی انرژی اتمی" احترام بگذارد. جامعه بین‌المللی دولت جمهوری اسلامی را متهم می‌کند که زیر لوای تولید انرژی، به دنبال دستیابی به سلاح هسته‌ای است. دولت ایران این موضوع را انکار می‌کند، اما از شفاف‌سازی برنامه هسته‌ای خودداری می‌ورزد. گینو وستروله وزیر خارجه آلمان فدرال در آستانه‌ی نشست گفت که ایران کمترین نشانی از همکاری با جامعه بین‌المللی نشان نمی‌دهد. به گفته‌ی وزیر خارجه آلمان، جمهوری اسلامی مانند تمام کشورهای جهان از حق استفاده از انرژی هسته‌ای به صورت مسالمت‌آمیز برخوردار است، اما اگر بخواهد راه تسلیحات را در پیش بگیرد، «با اقدامات جدی جامعه جهانی روبرو خواهد شد».

تغییر موضع روسیه

کشورهای غربی سیاست تحریم شدیدتر جمهوری اسلامی را دنبال می‌کنند. اما برای تصویب قطعنامه‌ای در این زمینه، تأیید چین و روسیه، دو عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل ضروری است. این دو قدرت بزرگ تا کنون از تشدید اقدامات علیه جمهوری اسلامی خودداری ورزیده‌اند.

احتمال نزدیکی چین و روسیه با جهان غرب بر سر گسترش تحریم‌ها علیه ایران در روزهای اخیر تقویت شده است. گفته می‌شود که چین و روسیه از رهبران جمهوری اسلامی ایران خواسته‌اند که پیشنهاد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را بپذیرد.

آژانس در ماه اکتبر سال گذشته پیشنهاد کرد که ایران ۱۲۰۰ کیلو اورانیوم ۳ درصد غنی شده خود را به روسیه انتقال دهد و در مقابل سوخت مورد نیاز رآکتور تحقیقاتی تهران را دریافت کند. اما دولت احمدی‌نژاد این پیشنهاد را رد کرد.

روسیه از این موضوع ابراز تأسف کرد. وزیر خارجه روسیه برای اولین بار اظهار داشت که اگر جمهوری اسلامی بر ادامه برنامه هسته‌ای اصرار ورزد، روسیه «با اقدامات شدیدتر تحریمی علیه ایران مخالفت نخواهد کرد».

فشار بر چین، حتا از سوی روسیه

دولت روسیه نه تنها لحن خود را در قبال جمهوری اسلامی تغییر داده، بلکه می‌کوشد رضایت جمهوری خلق چین را نیز با تدابیر شدیدتر علیه جمهوری اسلامی جلب کند. چین مناسبات گسترده‌ای با جمهوری اسلامی دارد و با وضع تحریم‌های بیشتر علیه ایران مخالفت می‌کند.

جمهوری اسلامی سال گذشته سومین تأمین‌کننده نفت چین بود و بازار گسترده‌ی خود را در اختیار صنایع چین گذارده است. با وجود این، روابط چین با آمریکا به مراتب مهمتر از روابط آن با ایران است. این روزها چین از همه سو زیر فشار است که قطعنامه احتمالی در شورای امنیت را وتو نکند.

گفته می‌شود که چین سال گذشته، حجم واردات نفتی خود از ایران را به میزان ۴۰ درصد کاهش داده است. به اعتقاد ناظران هدف چین کاهش وابستگی به نفت ایران است، تا در صورت شرکت در تحریم‌ها با دشواری تأمین انرژی روبرو نشود.

اجلاس وزرای خارجه گروه هشت در اوتواوا، کار تدارک نشست سران را به عهده دارد.

اجلاس آینده سران گروه هشت حدود دو ماه دیگر در کانادا برگزار خواهد شد.

جایزه حقوق بشر چک برای جنبش دانشجویی ایران



مردمک

جنبش دانشجویی ایران و مشخصاً دو فعال دانشجویی که اکنون در زندان هستند، برنده جایزه حقوق بشر «هومو هومینی» جمهوری چک شدند.

این جایزه که به معنای «انسان با هم‌نوع» است، هر سال به کسانی که «برای حمایت از حقوق بشر تلاش‌های چشمگیری داشته‌اند» اعطا می‌شود.

امسال این جایزه به جنبش دانشجویی ایران و مجید توکلی و عبدالله مومنی داده شد.

بی‌بی‌سی ضمن اعلام خبر این جایزه، از قول برگزارکنندگان آن خبر داد: مجید توکلی و عبدالله مومنی به همراه جنبش دانشجویی ایران نقش موثری در دفاع از آزادی و تلاش برای ایجاد دموکراسی در ایران داشته‌اند.

این جایزه در حالی به این دو فعال دانشجویی اهدا شده که هر دوی آنها با احکام سنگین قضایی مواجه شده‌اند.

عبدالله مومنی، سخنگوی سازمان ادوار تحکیم وحدت که هشت ماه پیش دستگیر شده بود، روز ۱۷ اسفند با سپردن وثیقه هشتصد میلیون تومانی به مرخصی پنج روزه آمده است. او به شش سال حبس محکوم شده است.

مجید توکلی، از فعالان جنبش دانشجویی ایران که از روز ۱۶ آذر در زندان بوده است، در دادگاه بدوی رسیدگی به اتهامات خود به هشت سال و شش ماه زندان، پنج سال محرومیت از فعالیت‌های سیاسی و پنج سال ممنوعیت خروج از ایران محکوم شد.

با توجه به عدم امکان حضور این دو در مراسم، این جایزه را یاسر میردامادی از طرف عبدالله مومنی و گلناز اسفندیاری از طرف مجید توکلی دریافت می‌کنند.

جایزه‌های حقوق بشری بعد از انتخابات

در پی حوادث پس از انتخابات خرداد ماه، تنی چند از فعالان ایرانی برنده جوایز حقوق بشر از کشورهای اروپایی شدند. در ماه اکتبر عبدالفتاح سلطانی، حقوق‌دان و عضو کانون وکلای مدافع حقوق بشر، جایزه بین‌المللی حقوق بشر را در آلمان دریافت کرد.

جایزه حقوق بشر هلند، در ماه نوامبر، به شادی صدر، حقوق‌دان و فعال امور زنان اهدا شد و حنیف مزروعی، روزنامه‌نگار، جایزه جامعه بین‌المللی حقوق بشر را در ماه فوریه از آلمان دریافت کرد.

جشنواره بین‌المللی فیلم‌های مستند حقوق بشری «بیک دنیا» روز چهارشنبه، ۱۹ اسفند، در پراگ، پایتخت کشور چک، کار خود را آغاز خواهد کرد. قرار است در این روز نمایش فیلم «روزهای سبز» آخرین ساخته حنا مخملباف، آغازگر رسمی جشنواره باشد.

علاوه بر «روزهای سبز»، چهار فیلم دیگر از فیلم‌سازان ایرانی در بخش‌های مختلف این جشنواره نمایش داده می‌شوند. مستند کوتاه «جاده رویاها» ساخته مونا رفعت‌زاده در بخش فیلم کوتاه، اکران خواهد شد. «زنان در کفن» در بخش «حق دانستن» و در کنار ۱۴ فیلم دیگر به نمایش در خواهد آمد. «ایران: صداهای ناشنیده» و «بسیجی» نیز برای نمایش در بخش تازه این جشنواره به نام «متمرکز بر ایران»، انتخاب شده‌اند.

«متمرکز بر ایران»، بخش تازه‌ای است که امسال دست اندکاران جشنواره، آن را ویژه مستندهای ایرانی به برنامه‌های هر ساله اضافه کردند. فیلم‌های این بخش با توجه به میزان پرداختنشان به وقایع اجتماعی-سیاسی و مسایل حقوق بشری برگزیده شده‌اند.

مصاحبه ها، مقاله ها

دکتر پیمان:

جنبش سبز در قد و قواره یک جنبش رهایی بخشی ملی ظهور کرد

آقای پیمان، بعد از گذشت نزدیک به ده ماه از تولد جنبش سبز ماهیت و نحوه عملکرد آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به دیگر سخن نسبت میان جنبش سبز و سایر جنبش‌ها و حرکت های اجتماعی آزادی خواهانه جامعه ایرانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این جنبش را در تداوم همان جریان صدساله مشروطه خواهی ایرانی می‌بینید یا هویت مستقل و متفاوتی برای آن قائلید؟

هنوز هم بر این باورم که جنبش سبز به لحاظ ماهیت و اهداف در قد و قواره یک جنبش ملی رهایی بخش ظهور نمود و از این بابت بی شباهت به سه جنبش بزرگ سده اخیر ایران نبوده و در تداوم و تحقق آمال و ارزش‌هایی پدید آمده در آنها سیر می‌کند و همان هدف‌ها و خواسته‌های اساسی را دنبال می‌کند. بیش از یک قرن است که ملت ایران برای رهایی از انقیادهای سه گانه، یکی سیاسی یعنی استبداد و خودکامگی در حوزه سیاست، دوم فرهنگی: یعنی وابستگی فکری و عقلی به مراجع و کانون‌هایی بیرون از خرد و شعور فردی و جمعی و بالاخره اجتماعی-اقتصادی، یعنی از سلطه و مناسبات مبتنی بر عارت، دلالتی، بهره‌کشی و تبعیض و بی عدالتی مبارزه می‌کنند. به رغم پیروزی های مقطعی و دستاوردهایی نظیر قانون اساسی در بردارنده اصولی مربوط حقوق اساسی ملت، حق آزادی و حاکمیت ملی و نهادهایی چون انتخابات آزاد، مجلس نمایندگان، استقلال قوا، مطبوعات و احزاب آزاد و مستقل تا تحقق آن هدف‌ها و دستیابی به یک نظام سیاسی مبتنی بر رضایت و رای مردم و حکومت مقید به قانون و پاسخگو در برابر ملت و دستگاه قضایی مستقل و هم چنین تضمین آزادی و فکر و استقلال رای و وجدان و برابری و عدالت اجتماعی راه درازی در پیش است.

قطعا جنبش سبز دارای تفاوتها و مشابهتهایی با انقلاب مشروطه، نهضت ملی نفت و انقلاب ۵۷ هست. اما در آنجا نظرم این بود که جنبش با انقلاب ۵۷ همان نسبت را دارد که نهضت ملی کردن نفت با انقلاب مشروطه. از این بابت که نهضت ملی در صدد ایجاد انقلاب جدید و تغییر نظام مشروطیت و قانون اساسی نبود بلکه می‌خواست به فترتی که با کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن دیکتاتوری رضاشاه در تداوم جنبش مشروطیت و اجرای اصول قانون اساسی و تعطیلی حقوق اساسی ملت پدید آمده بود پایان دهد. یعنی حقوق اساسی ملت را به آنان بازگرداند از مداخله و اعمال نفوذ قدرتهای استعمارگر خارجی و متنفذ داخلی بویژه شاه و درباریان و خوانین و مالکان بزرگ با ارتش و نیروهای نظامی در امر انتخابات و اموری که جزء لاینفک حقوق و آزادیهای ملت است جلوگیری نماید. جنبش سبز نیز انقلاب جدیدی برای تغییر نظام سیاسی کشور نیست. بلکه می‌خواهد مهم ترین اصول قانون اساسی را که مربوط به حقوق و آزادی‌های ملت است و بنیان آزادی عقیده و استقلال رای و وجدان فردی و جمعی هست، از محاق تعطیل و تجاوز و تطاول حکومتگران خارج سازد. در این میان تضمین آزادی انتخابات و مطبوعات و احزاب و عقیده و بیان نقش کلیدی دارد. به همین خاطر دکتر مصدق زمانی که به نخست وزیری برگزیده شد، اصلاح قانون انتخابات را که پایه نظام مشروطه و تضمین کننده حق حاکمیت ملی و پیشرف به سوی دموکراسی بود در کنار اجرای خلع ید و قطع مداخله بیگانگان در امور داخلی و حقوق حاکمیت ملی به عنوان برنامه دولت خود به مجلس پیشنهاد کرد و همان‌ها را شرط قبول پست نخست وزیری قرار داد. جنبش سبز نیز نیروی محرکه اصلی خود را از خواست ملت برای تضمین انتخابات آزاد و سالم و قطع مداخلات کانونهای قدرت در این امر مهم ملی، اخذ نمود و با شعار «رای من کو؟» آغاز گردید.

حرکتی اجتماعی که با شعار "رای من کو" آغاز شد به جنبشی بدل شد که رهبران و حاملان متعددی در ماه‌های اخیر داشته است. یکی از مسائل مهم مورد بحث اخیر در مورد جنبش سبز مساله سازمان دهی آن بوده است. شما این مساله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جنبش سبز فاقد تشکیلات متمرکز و سراسری است. نیروهای آن به صورت شبکه‌های متکثر و خودجوش عمل می‌کنند. این طرز عمل و ارتباط مناسب برای شرایطی است که در آن حداقل حقوق دموکراتیک مردم از جمله آزادی بیان و ابراز مخالفت رعایت می‌شود. بی دلیل نیست که جنبش‌های نوین اجتماعی با ساختار و روابطی گسترده، افقی و شبکه‌ای و غیرمتمرکز اول بار در کشورهای بهره‌مند از دموکراسی بوجود آمد و ادامه حیات داده اند. جنبش سبز نیز در فضای نسبتا آزاد و باز ایام انتخابات پدید آمد و به سرعت نصیح گرفت. وقتی وضعیت یک جامعه نظامی - امنیتی می‌شود و هر نوع تحرک اجتماعی و سیاسی و ارتباط فکری و عملی ناممکن و با شدت خشونت مقابله می‌گردد، این نوع سازماندهی برای برگزاری تجمعات قانونی و اعتراضات مسالمت آمیز بی اثر می‌گردد. در شرایطی دیگر چه بسا که جنبش‌ها ناگزیر از تغییر مشی و راهبرد شوند و به روشهای مناسب برای مقابله با اختناق و انسداد کامل سیاسی روی آورند. در حال حاضر به نظر نمی‌رسد که در میان نیروهای اصلی جنبش سبز چنین اجماع و اتفاق نظر و حتی تمایلی برای تغییر مشی و راهبرد فعلی مبارزه وجود داشته باشد. این امر به معنای غفلت از بکارگیری تاکتیک‌ها و اقدامات سیاسی و اجتماعی متنوعی برای ادامه حضور و بیان خواسته‌ها در چارچوب همان راهبرد اصلی نیست. لذا تا وقتی حاکمیت حقوق قانونی مخالفان را به رسمیت نشناسد و آنان را از همه امکانات و فرصت های قانونی نظیر آزادی مطبوعات، تجمعات قانونی و مسالمت آمیز و فعالیت احزاب محروم نگاه دارد. یک جنبش مدنی به دشواری می‌تواند نمایشهای اعتراضی از آن نوع که در ۲۵ خرداد ۸۸ شاهد بودیم ترتیب بدهد. اصرار بر مسدود کردن کلیه راههای بیان خواسته‌ها و اعتراضات از سوی حکومت‌ها، آنگونه که هم اکنون مشاهده می‌شود، خواه ناخواه عده‌ای اندک و در اقلیت را به چاره جویی های مقابله به مثل و اتخاذ شیوه‌های عمل شده در شرایط مشابه بر می‌انگیزد.

در ۲۲ بهمن سردرگمی و تشنت در نحوه حضور در این مراسم عمومی و مجاز در میان فعالان جنبش سبز مشاهده می‌شد. مضافا به این که عده‌ای از خارج و از طریق رسانه‌های غیر مستقل توهم وقوع یک اتفاق بزرگ و سرنوشت ساز را در اذهان دامن می‌زدند و برای بوجود آوردن چیزی که فاقد حداقل زمینه‌های ذهنی و عینی بود، رهنمود و دستورالعمل صادر می‌کردند. اقدامی که بر سردرگمی و تشنت آراء در داخل می‌افزود و عذر و بهانه کافی در اختیار افراط‌گرایان و تندروهای راست در حاکمیت جهت تشدید محدودیتها و وسیع تر کردن دایره بازداشتها قرار می‌داد. مشی این جناح در مقابله با معترضان و مخالفان سیاسی در اصل همان بود که در موارد متعددی در گذشته دنبال شده بود. یعنی اعمال نهایت شدت خشونت برای ریشه‌کشی و انهدام جریان‌هایی که به زعم آنان تهدید جدی تلقی می‌شوند. با این تفاوت که طی سی سال گذشته اول بار بود که مخالفت‌ها و اعتراضات از محدوده عمل یک یا چند جریان و گروه و حزب مخالف فراتر رفته و ابعاد ملی پیدا کرده است. آنها نه با یک «جریان» بلکه با یک «جنبش ملی» روبرو شده‌اند که همه قشرهای و نیروهای اجتماعی ناراضی خود را در دغدغه‌ها و مطالبات آن سهیم می‌دانند و حتی اگر در حال حاضر حضور عملی فعال و موثر در اعتراضات ندارند، اما با آن احساس همدردی و دلبستگی می‌نمایند

پس از ۲۲ بهمن بحث‌ها و نقد‌های زیادی درون جنبش شکل گرفته که هر چند گروه‌های تمامیت خواه آن را به تشنت و شکست جنبش نسبت می‌دهند اما بیش از هر چیز نشان‌پویایی و نقد پذیری جنبش است. بخشی از این نقد‌ها به ظرفیت حضور در خیابان مربوط میشود. سرکوب شدید مردم به ویژه در عاشورا این پرسش را مطرح کرد که آیا نباید راه‌ها و چهارچوب‌های دیگری هم برای نمایش ناراضی عمومی پیدا کرد؟

اگر موجودیت یک جنبش اجتماعی آن هم از نوع ملی و رهایی بخش را فقط در توان برگزاری تجمعات خیابانی خلاصه و محدود باشد، ۲۲ بهمن برای جنبش سبز یک شکست است، اما می‌دانم که چنین نیست، ۲۲ بهمن نشان داد که در حال حاضر تاکتیک برگزاری تجمعات گسترده مسالمت آمیز خیابانی برای جنبش سبز ناممکن است. این امر تا زمانی است که جناح تندرو در القا و تحمیل این نظر و احساس که جنبش سبز ماهیت و هدفی برانداز دارد و توسط قدرتهای بیگانه تغذیه و حمایت می‌شود، بر مجموعه حاکمیت و مراجع تصمیم‌گیری اصلی در نظام موفق می‌باشد.

می دانیم که بخشهایی از نیروهای درون حاکمیت این نظریه را در مورد کلیت جنبش سبز نپذیرفته اند، اینان می گویند نگران بهره برداری دشمنان نظام و جریانهایی برانداز از تحركات و تجمعات جنبش سبز می باشند. بنابراین زمانی که بی پایه بودن این نظریه بر تعداد بیشتری از عناصر موثر درون حاکمیت آشکار شود و بویژه اگر پل ارتباطی برای گفتگوی انتقادی میان جنبش سبز و حاکمیت برقرار گردد. این احتمال هست که فرصت های تازه ای برای حضور فیزیکی نیز فراهم آید. اما یک جنبش ملی که ریشه در خواسته های رهای بخش تاریخی و رنجها و مصائب دوران انقیاد دارد، با اعمال این محدودیت ها متوقف نمی گردد و فروکش نم کند بلکه تعمیق یافته و ضمن تقویت اشکال مقاومت فرهنگی، معنوی و اخلاقی به انباشت نیروهای محرکه ذهنی، عاطفی، روحی، اخلاقی و فکری ادامه می دهد. و در بستر تعامل و همکاری از بسترهای گوناگون فعالیتها و همبستگی های اجتماعی، مدنی، فرهنگی و هستی اجتماعی خویش را متحول می کند و ارتقا می بخشد. بطوری که در فرصت های پیش رو از جمله انتخابات ادواری با توان و انسجام و بلوغ بیشتری حضور خواهد یافت. جنبش سبز پس جنبشی اجتماعی برای تامین حقوق شهروندی و در صدر همه حق رای در ذیل انتخابات آزاد است. هدف از این حرکت مشروط و مقید کردن رفتار و سیاستهای حکومت و البته همه مردم به قانون است.

در این هشت ماه جنبش سبز حضور پر قدرت خود را در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور اثبات نمود. خشونت کم سابقه ای که علیه آن به کار رفت و خونهایی که به زمین ریخته شد و مصائب و رنجهایی که فعالان شجاع آن متحمل شدند، تنها آنرا تعمیق و استحکام بخشید. خطای بزرگی است اگر تصور شود ممانعت از حضور فیزیکی در خیابانها نشانه افول یا مرگ آن است. بعید می دانم که حتی عاملین و آمرین سرکوبها این حقیقت را ندانند که روح ملی و شعور و خودآگاهی که با این جنبش بیدار و فعال گردید، هشیار و سرزنده تر از هر زمان هستی اجتماعی ملت را زیر تاثیر و فرمان خویش گرفته است. این به معنای فراتر رفتن انگیزه ها و کنش ها از سطح ذهنیت و یا مطالبات صرفا مادی و اجتماعی و درگیر شدن هستی اجتماعی مردم در امر رهایی از قیود بازدارنده سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است. مهمترین نشانه اش برجسته شدن ابعاد فرهنگی، هنری و زیباشناختی و عرفانی جنبش سبز است. دلبستگی و مشارکت فعال و خودجوش فعالان عرصه هنر و فرهنگ و علم و خلاقیت هایی که در دفاع از حقانیت و مطالبات آن انجام می دهند. به میزانی که حضور و پایداری فیزیکی در فضاهای عمومی دشوارتر می گردد، وجه حضور و مقاومت فرهنگی تقویت می گردد. این شیوه مقابله با تجاوز و خشونت را ایرانیان طی هزاران سال تاریخ پر از نشیب و فراز با خود آموخته و بکار گرفته اند.

حوادث سخت و تلخ بعد از خرداد تا ۲۲ بهمن کسانی را که با شور و احساسات و به امید کسب پیروزی های سریع و آسان به میدان می آمدند و دشواری و طولانی بودن را احساس نمی زدند به تفکر و تعمق وادار کرده است. این سکوت ظاهری الزاما به معنای انفعال و سرخوردگی نیست. آنها در حال بازاندیشی و تأمل در اموری هستند که پیشتر به سادگی از آنها عبور می کردند و به تدریج متوجه می شوند که تحقق هدفهای جنبش سبز و رهایی از انقیادهای سه گانه و آماده شدن برای ورود به دوران زیست دموکراتیک، انسانی، اخلاقی و خردمندانه، تنها در دراز مدت میسر است. راهی که در بستر آن بای یک چشم به واقعیتهای بیرون از خود و با چشم دیگر به خویشتن (جمعی) خویش می نگرند. ضمن نقد خویشتن، در جریان عمل هدفمند رهایی بخش بر محور ارزشهای مشترک هستی اجتماعی خویش را متحول می کنند و به مرحله بلوغ فکری و سیاسی و شکفتگی وجودی و اجتماعی تازه ای می رسند و تولد جدیدی را تجربه خواهند کرد. پیمودن این راه نیازمند صبوری و پایداری و دوراندیشی و بهره مندی از بینش هستی شناختی و تاریخی است.

بخش دیگر نقد ها به مساله رهبری جنبش مربوط می شود. در اوایل شکل گیری جنبش سبز شما هم جزو افرادی بودید که رهبری جنبش را متعلق به مردم دانستید. عده ای هم از آقایان موسوی و کروبی تنها به عنوان رهبران نمادین جنبش یاد می کنند. خود آقای موسوی هم همواره رهبری را از آن مردم دانسته اند و رعیتی به ایفای نقش رهبری جنبش به معنی کلاسیک آن از خود نشان نداده اند. اما پس از ۲۲ بهمن این پرسش پیش آمد که آیا نباید در عین قبول تکرر در صداها و گفتگوی گروه های مختلف درون جنبش، آقایان موسوی و کروبی را به عنوان رهبرانی که تصمیمات نهایی را در بزنگاه های حساس می گیرند نپذیرفت؟ هر چند گروهی دیگر چنین امری را تبدیل رابطه افقی فعلی جنبش با آقایان موسوی و کروبی به رابطه ای عمودی میدانند و از خطرات تبدیل این چهره ها به رهبران فرهمند سخن می گویند.

تمرکز همه تلاش روی تغییر ساختار قدرت یا تعویض و تبدیل حاکمان و غفلت از ایجاد تغییرات اساسی و بویژه هستی شناختی در درون جامعه خطای بزرگی است که در جنبش سبز باید از آن پرهیز شود. در غیر این صورت حتی در صورت کسب پیروزی فرجام و نتایجی چندان بیشتر و بهتر از جنبش های پیشین نخواهد داشت؟

انتقادی که به شکل رهبری جنبش سبز وارد آمده از این نظر وارد است که مرحله گذار از شکل رهبری متمرکز و کاریزماتیک به شکل غیر متمرکز و شبکه ای لحاظ نشده است. با توجه به ترکیب متکثر و فراگیر نیروهای جنبش سبز وجود تنوع گرایش ها در درون جنبش امری واضح است. لذا برای ایجاد هماهنگی و حفظ وحدت نظر و عمل حول محور اهداف و مطالبات مشترک پرهیز از تفرقه در موقعیت های حساس باید ترتیباتی اتخاذ شود که ضمن تسهیل گفتگوی گسترده در سراسر شبکه به منظور شکل گیری خرد جمعی و بهره گیری از ایده ها و ابتکارات عملی همه افراد و نیروها انسجام داخلی و وحدت عملی آنان تضمین شود. به طور مثال می توان تشکیل شوراهای گفت و گو و مشاوره مرکب از فعالان و نمایندگان گرایشهای مختلف را برای گردآوری و اتصال همه دیدگاهها از سراسر شبکه و جمع بندی و تلفیق آنها برای نبل به اجماع پیشنهاد کرد.

نقد سوم درباره امکان فراگیر تر کردن جنبش سبز است. آقای موسوی هم در بیانیه ها، هم در مصاحبه ای که پیش از ۲۲ بهمن داشت از لزوم حساس تر شدن جنبش سبز به مسائل اقتصادی عمومی جامعه و همچنین پیوند زدن جنبش با درد ها و مشکلات طبقات محروم تر اقتصادی و به ویژه کارگران سخن گفته است. از طرفی گروهی هم جنبش سبز را به جنبش طبقه متوسط با خواست آزادی های حقوقی تقلیل می دهند. نظر شما در باره این پیوند چیست؟ با توجه به وابستگیهای کارگران به دولت چنین چیزی را ممکن می دانید؟ چه راهکاری برای گسترش جنبش به گروه ها و طبقات اجتماعی و اقتصادی که علی رغم نارضایتیهای شان هنوز به شکلی فعال به جنبش نپیوسته اند پیشنهاد میکنید؟

یکی از راههای ایجاد پیوند استوار و موثر میان نیروهای اجتماعی فعال در عرصه تولید و خدمات، شرکت داد نمایندگان و فعالان اجتماعی و صنفی آنان در گفت و گو های درون جلسات مشورتی است. مهم تر و موثر تر از آن منعکس کردن مشکلات و مطالبات آنها از سوی جنبش سبز و حمایت موثر از آنها در مواجهه با معضلات و محرومیت های اقتصادی و اجتماعی است. فراموش نکنیم که تحقق هدفهای جنبش سبز مستلزم مشارکت موثر همه نیروهای اجتماعی مولد (فکری و پدی) نظیر کارگران، کشاورزان، صاحبان صنایع ملی و مستقل، معلمان و کسبه و پیشه وران و نیز قشرهای درگیر در خدمات و مبادلات (بازار) در کنار طبقه متوسط و دانشجویان و روشنفکران است. برای این مهم لازم است که جنبش سبز به حمایت از منافع صنفی و حقوق مدنی آنها در برابر ورود بی رویه و سیل آسای کالاهای خارجی و برخوردار از معافیت ها و امتیازات قانونی و غیر قانونی بر ضد فعالیتهای تولیدی آنان برخیزد. یکی از این راهکارها ترغیب مردم به خودداری از خرید و مصرف کالاهای مشابه خارجی است که به لحاظ مثبتهی و وابسته به حکومت باشند با موانع بیشتری برای مشارکت در توسعه سیاسی و کشاورزان شده است. از این تحریم ها تنها گروهی دلال و وارد کننده که جز به منافع شخصی نمی اندیشند زیان خواهند برد.

در این نکته تردید نیست که هر اندازه که نیروهای اجتماعی بیشتری به لحاظ مثبتهی و وابسته به حکومت باشند با موانع بیشتری برای مشارکت در توسعه سیاسی و دستیابی به حقوق مدنی و انسانی خود روبرو خواهند شد. اما نقش بازدارندگی این نوع وابستگی مطلق و همیشگی نیست. در گذشته به کرات نیروهای مولد این

۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۹

مانع را نادیده گرفته و به مسوولیت ملی خود عمل کرده اند. گفتنی است که طرح پیشنهادی من برای ایجاد هسته های همبستگی زیستی - انسانی بر پایه تکافل اجتماعی و ارزشهای انسانی-دموکراتیک، نه فقط در میان نیروهای فعال در جنبش سبز، بلکه در سراسر جامعه به کاهش محدود وابستگی معیشتی مردم به حکومت نیز کمک می کند.

لازم است یاد آور شوم که ایجاد شبکه ای از همبستگی های زیستی - انسانی همه جانبه به عنوان بستری جهت گفت و گوی انتقادی و تعامل سازنده در فرایند توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران نه یک اقدام تاکتیکی بلکه اهمیت راهبردی و هستی شناختی دارد. تجربه نشان می دهد که برای محقق کردن ارزش های دموکراتیک و احترام به قانون و رعایت اصول عدالت و انصاف و پرهیز از خشونت و تضییع حقوق شهروندان، تغییر حکومت ها به تنهایی کفایت نمی کند مگر آن که پیش از آن مردم در کنش های اجتماعی خویش در کلیه عرصه های زندگی به این اصول و ارزشها پای بندی نشان داده و آنها را درونی کرده باشند. باور ذهنی به اصول دموکراسی، قانون گرایی، عدالت و مدارا به تنهایی موجب التزام عملی و تغییر رفتار مردم جامعه نمی شود. اضافه بر آن لازم است در ظرف مناسب اجتماعی یعنی در روابط و اجتماعی و مدنی و تعامل زیستی (مادی و معنوی) میان خود در عرصه زیست جهان آن را اساس میثاق و کنش میان خود قرار دهند. علاوه بر این در این همبستگی ها افراد از حمایت و یاری های مادی، عاطفی و اجتماعی و فرهنگی یکدیگر بهره مند می شوند. فضای آمیخته به اعتماد و شفافیت و صمیمیت و دوستی و یاری متقابل و همکاری خلاق در درون این همبستگی ها افراد را از امنیت، آزادی، اعتماد، برابری و احترام که در جامعه بزرگ از آنها دریغ می شود بهره مند می گرداند. و همین امر آنان را به حفظ همبستگی با جمع و مجاهدت در گسترش ارزشهای مزبور به سراسر جامعه ترغیب می نماید. کانونهای همبستگی زیستی - انسانی به صورت شبکه های غیر متمرکز و در جهت مستقل از حکومت عمل می کنند.

اتکای آنها صرفاً به منابع انسانی و امکانات و توانایی های مادی، معنوی، معیشتی و عملی و عاطفی و فکری اعضای می باشد. در چنین بستری از زیست انسانی، آزاد، دموکراتیک و مداراگرانه افراد یاد می گیرند به یکدیگر جدا از هویت های قومی و مسلکی، مذهبی و جنسیتی صرفاً به عنوان انسانهای برابر احترام بگذارند و از اعتماد، دوستی و مهرورزی و همدردی و حمایت همه جانبه خود بهره مند شان کنند. در این همبستگی ها، اعضای در شرایط آزاد و برابر و با آگاهی مشترک از واقعیتهای امور در باره مسائل و مشکلات جامعه و جمع بطور مستقل و به استناد شواهد واقعی به بحث و گفتگو می پردازند. بدین طریق امکان بیان آزاد نظریات و نقد مستقل آنها و رسیدن به توافق بر سر راه حلها بر اساس خرد جمعی فراهم می شود. با این روش و در جریان این تجربه زیستی - آرماتی بیوند و اشتراک افراد از سطح ذهنیت صرف و روابط متعارف سیاسی و اجتماعی فراتر می رود و جنبه وجودی پیدا می کند. این تحول در هستی اجتماعی مردم شرط آماده شدن برای ورود به دوران زیست دموکراتیک انسانی و عادلانه در همه سطوح جامعه، خانواده، جامعه مدنی و عرصه عمومی و حوزه حکومت است. حلقه های همبستگی و تعامل زیستی - انسانی به مثابه واحدهای مستقل ولی مرتبط پایه شبکه اجتماعی جنبش سبزاند که همبستگی، پایداری مدنی، فرهنگی جنبش و اجتماعی درون آنها شکل می گیرد و استمرار و مجاهدت ها و استقامت در برابر سختی ها و بحران های مخرب تضمین می گردد. این طرح از پشتوانه تجربی کافی در فرهنگ و حیات اجتماعی مردم ایران و آموزه های دینی و اخلاقی شان برخوردار است و درسهای آن در حافظه جمعی تاریخی شان ذخیره شده است.

ندای سبز آزادی

شکاف در میان جناح حاکم شدیدتر خواهد شد،

گفتگو با عباس عبدی

بزرگ یا کوچک شدن اختلاف درون یک جناح سیاسی بعضاً متأثر از وضعیت جناح ثالث است. به عبارت دیگر به میزانی که اختلاف با جناح سیاسی ثالث کم رنگ شود، اختلافات داخلی، نمایانتر می گردد. بنابراین هنگامی که فشار حکومت زیاد باشد، اصلاح طلبان و منتقدین نیز به یکدیگر نزدیکتر می شوند و اختلافات داخلی خود را فراموش و منجمد می کنند.

- درآمدهای نفتی زمینه اصلی ایجادکننده شکاف

فرارو- شکافهای سیاسی-اجتماعی بروز کرده پس از انتخابات و ریشه های آن، موضوع گفتگوی ما با عباس عبدی تحلیلگر سیاسی در پایان سال گذشته بود. عبدی روزنامه نگار باسابقه اصلاح طلب در مورد شکاف بین گروه های سیاسی با بیان این که شکاف و انشقاق میان گروه ها به صورت بالقوه همواره وجود دارد، اما تبدیل آن به فعلیت و ظاهر شدن آن؛ به شرایط سیاسی و وضعیت نیروهای مقابل آنان مربوط می شود؛ می گوید: «شکاف مذکور میان جناح حاکم؛ بدون تردید مهم و جدی است و در آینده نه چندان دور شدیدتر هم خواهد شد».

عبدی افزایش شدید درآمدهای نفتی را، زمینه اصلی شکلگیری سیاست های می داند که ایجادکننده شکاف در جامعه ایران بوده است. مشروح گفتگوی ما با عباس عبدی را در زیر می خوانید:

فرارو: به گمان تمامی فعالان سیاسی انتخابات ریاست جمهوری دهم و حوادث بعد از آن، به عنوان مهم ترین اتفاق سیاسی سال ۱۳۸۸، فضای سیاسی- اجتماعی ایران را دستخوش تحول کرده و در وضعیت پیچیده ای قرار داده است. شما شکاف سیاسی- اجتماعی به وجود آمده پس از انتخابات را چگونه ارزیابی می کنید؟ عبدی: جوامع امروزی را از حیث میزان بسته یا باز بودن فضای سیاسی و اجتماعی آنها می توان در یک پیوستار قرار داد. در جوامع نسبتاً باز هر تغییر و تحولی که در اعماق جامعه رخ دهد، با فاصله اندک اثرات خود را در سطوح آشکار از جمله سیاست و رفتار و ارزش ها نشان خواهد داد.

در مقابل در جوامع بسته این اثر به سهولت منتقل و دیده نمی شود، اما دیده نشدن آن به معنای نبودن نیست، از این رو در مقاطع خاصی که فرصت بروز پیدا کند، به یکباره مشهود می شود و همه را دچار حیرت می کند. کسانی که فضای سیاسی و اجتماعی را می بندند، بیش از سایرین دچار حیرت می شوند و چون این تغییرات را باور نمی کنند، آن را به دست های پنهان و فرا مرزی نسبت می دهند.

البته میزان بسته بودن جوامع امروزی در تمام زمینه ها یکسان نیست، بسیاری از جوامع از لحاظ اجتماعی و فرهنگی بسته محسوب نمی شوند و فقط از نظر سیاسی چنین اند، و برخی دیگر به تناسب در حوزه اجتماعی و فرهنگی هم محدودیت های زیادی دارند. ضمن اینکه میزان انسداد نیز در جوامع مختلف متفاوت است و چگونگی بروز و ظهور آثار تحولات در این جوامع بستگی به کیفیت مذکور دارد.

انتخابات سال ۱۳۸۸ در ایران یکی از آن مقاطع خاص است که فرصتی را برای بروز و ظهور تحولاتی ایجاد کرد که اگر فضای سیاسی بسته نبود، این تحولات پیش از این خود را نشان می داد، و البته نه به صورت انفجاری.

اگر این وضعیت را در قالب شکاف اجتماعی بیان کنیم، به این صورت خواهد بود که به موازاتی که هسته قدرت سیاسی در ایران تصلب بیشتری از خود نشان داد، سایر نیروها (از نزدیکترین نیروها به این هسته قدرت گرفته تا دورترین نیروهای سیاسی و برانداز) کمابیش به میزانی از این هسته دور شدند و زمینه های شکاف حکومت - مردم که در هشت یا نه سال گذشته تقویت می شد، فرصت بروز پیدا کرد.

فرارو: ریشه های این شکاف را در کدام مقطع از تاریخ سیاسی پس از انقلاب می بینید، نوع سیاست و رزی جناح های مختلف پس از انقلاب چه نقشی در شکل گیری آن داشته است؟

عبدی: به طور طبیعی مسوولیت اصلی این شکاف در درجه اول متوجه صاحبان قدرت است، اما منتقدان نیز به تناسب بی مسوولیت نیستند، که در این باره باید برحسب مورد سخن گفت. فارغ از مسوولیت سیاسی حکومت و منتقدان، به نظر من، افزایش شدید درآمدهای نفتی زمینه اصلی را برای شکلگیری چنین سیاست هایی فراهم کرد.

فرارو: یکی از نشانه های شکاف عمیق به وجود آمده اختلاف و بحران سیاسی در میان گروه های سیاسی ایران است، اختلاف میان گروه های سیاسی را در چه حد می بینید. آیا می توان طرفین اختلاف را به هم راهان نظام و معاندان نظام تقسیم نمود.

عبدی: تقسیم‌بندی طرفین منازعه به همراهان و معاندان نظام ابهام دارد. زیرا باید معنای نظام را روشن کرد. اگر نظام را وجه حقیقی آن بدانیم در این صورت تمام آنچه را که در حکومت جاری و ساری است و نتایج حاصل از آن را باید مترادف با نظام حقیقی موجود دانست، با این تعریف از نظام، شکاف موجود را حداکثر می‌توان حول همراهان نظام با مخالفان و سپس براندازان تقسیم‌بندی کرد.

روشن است که مخالفان و براندازان طیف بسیار متنوعی را شامل می‌شوند. اما اگر وجه حقوقی و نه حقیقی نظام را ملاک قرار دهیم، در این صورت تقسیم‌بندی مذکور به کلی مخدوش می‌شود، زیرا بخش اعظم افرادی که مخالف یا حتی برانداز معرفی می‌شوند، با وجه حقوقی نظام نه تنها مشکل چندانی ندارند، سهل است که بسیاری از آنان از این وجه نیز دفاع می‌کنند، از جمله رهبران جنبش سبز بیش از سایرین در حکومت، مدعی تحقق تعبیر حقوقی از نظام هستند. فرارو: پس از انتخابات اختلافات در میان گروه‌های سیاسی آن چنان بالا گرفت که به نظر می‌رسد میان جریان اصولگرا انشقاقی رخ داده است. این اختلاف آنقدر عمیق به نظر می‌رسد که یکی از اساتید برجسته علوم سیاسی ایران طی مصاحبه‌ای عنوان کردند: اصلاح‌طلبان آینده قالیباف و لاریجانی هستند. و برخی از اصولگرایان نیز از اصولگرا نبودن احمدی نژاد و دولتش سخن می‌گویند و او را از دایره خود بیرون می‌دانند. در عمل نیز نشانه‌هایی از برخورد برخی از اصولگرایان (علی مطهری، احمد توکلی، علی لاریجانی، محمد باقر قالیباف و...) با همفکرانشان در دولت دیده می‌شود، شکاف در میان اصولگرایان را چگونه می‌بینید؟ آیا می‌توان از ایجاد یک انشقاق جدی در میان اصولگرایان سخن گفت؟

عبدی: شکاف و انشقاق میان گروه‌ها به صورت بالقوه همواره وجود دارد، اما تبدیل آن به فعلیت و ظاهر شدن آن، به شرایط سیاسی و وضعیت نیروهای مقابل آنان مربوط می‌شود. شکاف مذکور میان جناح حاکم، بدون تردید مهم و جدی است و در آینده نه چندان دور شدیدتر هم خواهد شد پس از ۲۲ خرداد هم این شکاف جدی تر گردید، اما پس از حوادث ۱۳ آبان موقتاً پوشیده نگه‌داشته شد، اما پس از بیانیه ۱۷ مهندس موسوی، و در ادامه اتفاقات بعدی شکاف مذکور عمیق‌تر و حادثتر خواهد شد. البته چگونگی بروز این شکاف تا حدی هم به نحوه رفتار منتقدین بستگی دارد. به میزانی که از مواضع انتقادی دورتر و به مواضع براندازی نزدیک شوند، امکان منجمد شدن اختلافات مذکور بیشتر می‌شود.

فرارو: شکاف و اختلاف در میان اصولگرایان تا چه حد واقعی است و آیا می‌توان نتیجه گرفت که برخی از اصولگرایان در مواضع خود تجدید نظر کرده اند؟ عبدی: شکاف مذکور کاملاً واقعی و برای تحول مسالمت آمیز و تحقق اصلاحات نیز مهم است. اما این که لزوماً بتوان گفت بخشی از آنان در مواضع خود تجدیدنظر کرده‌اند درست نیست، چه بسا بهتر است گفته شود که همه آنان در مواضع خود تجدیدنظر می‌کنند، زیرا نباید فریب اصطلاح و برجسب «اصولگرایی» را خورد، زیرا چیزی به نام اصول انتزاعی فراتر از موضوعات سیاسی جاری نزد آنان دیده نمی‌شود. این چه اصولگرایی است که در برابر این همه تخلفات سکوت پیشه می‌کند و حتی تلویحی یا تصریحی به حمایت می‌پردازد؟ متأسفانه در ایران کلمات بار مفهومی خود را از دست می‌دهند و کلمات ابزارها و سنگرهایی هستند که افراد و گروه‌ها بتوانند در پشت آن پنهان شوند و خود را از تیررس منتقدین نجات دهند.

فرارو: پیش از انتخابات اصلاح‌طلبان در مسائل مختلف اختلافات زیادی داشتند اما حوادث انتخاباتی آن‌ها را با هم متحد نمود، به نظر می‌رسد که چندی است دوباره این اختلافات زنده شدند، اما این اختلافات با اختلافات پیشا انتخاباتی تفاوت‌هایی دارد و بیشتر ناظر بر نحوه عملکرد جنبش موسوم به سبز است، زوایای این اختلافات چیست؟

عبدی: همان طور که گفتیم بزرگ یا کوچک شدن اختلاف درون یک جناح سیاسی بعضاً متأثر از وضعیت جناح ثالث است. به عبارت دیگر به میزانی که اختلاف با جناح سیاسی ثالث کم‌رنگ شود، اختلافات داخلی، نمایان‌تر می‌گردد. بنابراین هنگامی که فشار حکومت زیاد باشد، اصلاح‌طلبان و منتقدین نیز به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و اختلافات داخلی خود را فراموش و منجمد می‌کنند، بنابراین اگر در آینده مواجه با شرایطی شویم که اختلافات داخلی جناح حاکم بیشتر شود، تا حدی باید انتظار داشت که اختلاف میان منتقدان نیز نمایان‌تر گردد. اختلاف مذکور گرچه به نحوه عملکرد جنبش و تعامل آن با حکومت برخورد گشت، اما بدان معنا نیست که اختلافات مذکور به ریشه‌های فکری و ذهنی آنان بی‌ارتباط است.

فرارو: آیا وجود اختلاف در میان اصلاح‌طلبان نشان دهنده شکاف فکری است و یا این که اختلافات به روش عمل پس‌انتخاباتی آنان بازمی‌گردد؟ عبدی: همان طور که گفتیم اختلافات تا حدود زیادی به مشرب‌های فکری و سابقه ذهنی و تجربه گروهی آنان مربوط می‌شود و اختلاف به روش‌های عملی پس‌انتخابی نیز کاملاً به همان موارد مربوط می‌گردد.

فرارو: شکاف در میان گروه‌های سیاسی را به عنوان یکی از نشانه‌های شکاف سیاسی- اجتماعی عمیق در جامعه مورد بررسی قرار دادیم حال پرسش این است که جدای اختلافات سیاسی در جامعه به نظر می‌رسد ریشه‌های اختلافات تنها سیاسی نیست بلکه وضعیت اقتصادی و فرهنگی و مباحث پیرامون آن‌ها تأثیرات عمیقی بر مسئله به وجود آمدن شکاف دارند، با شرایط موجود سیاست‌های اقتصادی را در راستای شکل‌گیری این شکاف در جامعه چگونه می‌بینید؟ عبدی: در جامعه ایران به دلیل تسلط بخش سیاسی بر سایر بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شکاف سیاسی اهمیت و نمود بیشتری دارد، هر چند از ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی متأثر است. در این مورد خاص عامل مهم این شکاف‌ها، منابع اقتصادی نفتی است که بسیار بیش از حد انتظارات می‌باشد. توزیع این منابع مالی در میان سطوح بالا و متوسط و پایین، آثار و عوارض خود را در شکل‌گیری این شکاف‌ها ایجاد می‌کند. در واقع شکاف‌ها کاملاً به وجود داشته‌اند، اما اقتصاد و تسلط بر درآمدهای نفتی، موجب قدرتمندی و فعالیت شکاف می‌شود. در واقع اقتصاد و درآمدهای نفتی مثل گوه‌ای هستند که داخل شکاف ریز گذاشته می‌شود و با ضربه‌ای آن را به شکافی عمیق تبدیل می‌کند.

فرارو: آیا طرح‌هایی همچون هدفمندی یارانه‌ها با توجه به این که دولت شلخته دهم مجری آن است بر گسترش این شکاف تأثیر دارند؟ عبدی: در پاسخ پیشین توضیح دادم که این طرح‌ها و نحوه توزیع آنها و انتظارات و نگرشی که در میان مردم و جناح‌های سیاسی ایجاد می‌کند، عامل موثری در تشدید شکاف است، اما اصل وجود شکاف پیش از این سیاست‌ها وجود داشته است.

فرارو: شما پیش از انتخابات ریاست جمهوری به عنوان یکی از مشاوران آقای کروی طرح "مردمی شدن پول نفت" را مطرح کردید و نفت را به عنوان عامل اصلی عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دانستید. عده‌ای از اصلاح‌طلبان این طرح را همانند طرح هدفمندی آقای احمدی نژاد دانستند و خود آقای احمدی نژاد نیز در مناظره با آقای کروی به گونه‌ای مسئله را مطرح کردند که طرح شما همان هدفمند کردن یارانه‌ها است، در طرح شما پول نفت برای همه شهروندان ایرانی به یک میزان مشخص در نظر گرفته شده بود، اما این مسئله در هدفمندی یارانه‌ها به گونه‌ای دیگر است. دولت معتقد است که باید فقرا بیش از ثروتمندان از پول نفت برخوردار شوند تا توازن اقتصادی برقرار شود. شما معتقد هستید این منطق توزیعی خلاف عدالت است. در طرف مقابل دولت می‌گوید این منطق "عین عدالت" است. آیا این منطق توزیعی و مسائل پیرامون آن در ایجاد شکاف اجتماعی و سیاسی تأثیر دارد؟ چگونه؟

عبدی: متأسفانه این افراد نه آن طرح را می‌شناسند و نه این طرح را. چنین افرادی زحمت مطالعه و فکر کردن را به خود نمی‌دهند، و از این جهت هم تاحدی تحلیل آنان مثل همان مسئولین فعلی دولت است که دو طرح را مشابه می‌دانند. اما این دو طرح در دو جهت کاملاً متضاد هستند، طرح انتخاباتی آقای کروی خارج کردن درآمدهای نفتی و همچنین اداره نفت از بودجه و اختیار دولت بود، در حالی که طرح موجود کاملاً در جهت مخالف است.

اما اینکه دولت کنونی مدعی عدالت در توزیع این درآمدها شود، باید گفت که دولت اگر می‌توانست منابع خودش را عادلانه توزیع کند، در چهار سال گذشته ضریب جینی بیشتر نمی‌شد!! دولتی که نتوانسته ضریب جینی را کم کند، سهل است که زیاده‌تر هم کرده، چطور می‌خواهد در توزیع درآمدهای نفتی عادلانه رفتار کند؟ ضمناً طرح آقای کروی توزیع برابر بود، و این براساس منطق مالکیت مشاع نفت کاملاً درست است، اما دولت می‌تواند برحسب درآمدهای هر فرد از او مالیات بگیرد و مثل همه عقلاً از طریق بازتوزیع درآمدهای مالیاتی، شکاف‌های اقتصادی را کم کند. دولتی که صدها میلیارد دلار را در چهار سال مصرف کرده و فساد و تورم و نابرابری و بیکاری بیشتر و رشد اقتصادی کمتر شده است، حالا چگونه می‌خواهد یارانه‌ها را عادلانه توزیع کند؟ دولتی که چهار سال تجربه ناموفق را پس داده است، حالا می‌خواهد چگونه تجربه موفق داشته باشد؟

۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۹



روانشناسی اجتماعی جنبش سبز

مسعود نفره‌کار

جنبش سبز جنبش تحقیرشدگان است. سی و یک سال تحقیر فردی و اجتماعی جوانان، زنان، روشن‌فکران سیاسی و فرهنگی، و نواندیشان دینی جنبشی را سبب شده‌است که مشکل بتوان ماهیت یگانه‌ی اجتماعی و طبقاتی برای آن یافت و آن را در قالب‌های از پیش ساخته‌شده ریخت. سنگواره‌های نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی عوامل سلطه‌ی تحقیر در جامعه هستند

حکومت اسلامی اعتراض‌های خیابانی‌ی جنبشی را که می‌خواهد متمدانه و صلح‌جویانه سرآغازی برای برچیدن بساط ستمگری باشد، سرکوب کرد. این سرکوب و وحشیانه‌ی اما به معنای پایان دادن به حیات جنبش نیست، جنبش، یعنی خواست آزادی و نفی دیکتاتوری، در ذهن و روان فردی و اجتماعی جامعه سبز تر از پیش و با ریشه‌هایی عمیق‌تر پاسفت می‌کند تا در خیزش‌های آتی سازمان‌یافته‌تر و فراگیرتر به بار بنشیند، در این به بار نشستن درس‌گیری از دستاورد‌های سی و یک سال مبارزه، به ویژه مبارزات ۹ ماهه‌ی اخیر، اهمیت بسزایی دارد. بهمین دلیل بررسی، مطالعه و شناخت ویژگی‌های جنبش و رفتار متقابل و تعامل گروه‌های اجتماعی شکل‌دهنده جنبش سبز، و نیز بررسی و رفتار این گروه‌ها با گروه‌های مخالف جنبش و با حکومت اسلامی و بالعکس، از منظر روانشناسی اجتماعی می‌تواند به شناخت بهتر ویژگی‌ها و مسایل و مشکلات این جنبش یاری رساند. این مقاله به اختصار اشارتی به موارد گفته شده دارد.

گروه‌های شکل‌دهنده‌ی جنبش سبز

جنبش اعتراضی‌ای که در رابطه با رخداد‌های انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری حکومت اسلامی با خواست‌های حق‌طلبانه و آزادیخواهانه اوجی بی‌سابقه گرفت و به جنبش سبز موسوم شد، بر ایند حرکت‌ها و جنبش‌های اعتراضی‌ای است که نطفه‌های آن از بدو شکل‌گیری حکومت اسلامی- و چه بسا پیش‌تر - بسته شد. حرکت‌ها و جنبش‌هایی که تحت عنوان‌های دانشجویی، زنان، اهل قلم، معلمان، کارگران و سایر زحمتکشان، و نواندیشان دینی از نخستین سال‌های بعد از انقلاب ۵۷ در راه دستیابی به مطالبات صنفی، دموکراتیک و سیاسی شان فعال‌تر و مطرح‌تر شدند. در حال حاضر در میان حرکت‌ها و جنبش‌های اشاره شده دو گروه اجتماعی ستون فقرات مطالبات دموکراتیک و سیاسی جنبش، یعنی آزادی، دموکراسی و حقوق بشر شده‌اند: جوانان (که دانشجویان بخش بزرگ آن هستند) و زنان.

روانشناسی اجتماعی جنبش سبز

۱- ویژگی‌های جنبش سبز - جنبش سبز جنبش تحقیرشدگان است. حکومت اسلامی با کارنامه‌ی سی و یک ساله‌ی تحقیر جوانان، زنان، روشن‌فکران سیاسی و فرهنگی، و نواندیشان دینی زمینه‌های برپایی این جنبش را فراهم کرده است. این حکومت در خانه، در خیابان، در تفریح‌گاه، در محل کار و تحصیل و..... هر کجا که توانسته است جوانان و زنان و بخش بزرگی از جامعه را تحقیر کرده است، تحقیری که از خصوصی‌ترین عرصه‌ها تا عمومی‌ترین‌ها را در بر گرفته است، از روابط فردی و پوشش‌شان تا نادیده گرفتن رای و حق‌شان. تحقیرهایی که به اشکال و شیوه‌های مختلف اعمال شده‌اند. عوامل تحقیر متعدد اند، در حال حاضر دو عامل مهم سلطه‌ی تحقیر در جامعه‌ی ما سنگواره‌های نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی هستند.

- جنبش سبز یک جنبش فرامذهبی است. جوانان، زنان، روشن‌فکران سیاسی و فرهنگی، نواندیشان دینی، و بخش‌هایی دیگر از مردم ایران طی سی و یک سال تجربه‌ی استبداد دینی و مذهبی، تردیدی برای شان باقی نمانده است که اسلام سیاسی، به ویژه مذهب تشیع در آمیزش با حکومت (و سیاست) دستاوردی جز تبعیض و جنون و جنایت بر جای نخواهد گذاشت. به همین خاطر بخش اعظم افراد و گروه‌های شکل‌دهنده‌ی این جنبش، ضمن محترم شمردن حقوق مردمان دین باور، خواستار بیرون راندن دین و مذهب از حکومت هستند، حتی مسلمانان! آزادیخواه و نواندیش نیز با قرائت‌ها و تعبیری متفاوت از سکولاریسم، خواستار جدایی دین (مذهب) از حکومت شده‌اند.

- جنبش سبز یک جنبش فرایدولولوژیک است، تشیع ایدئولوژی شده و سرمایه‌سالارانه، همچون بسیاری از ایدئولوژی‌ها سطره یک نظام عقیدتی بر فکر و رفتار فرد و گروه، و سلطه‌ی یک طبقه را هدف دارد. به تجربه‌ی مردم، نظام‌ها و افکار و رفتاری که خود را برتر و یگانه می‌پندارند، چه در قدرت و چه برابر قدرت امتحان خود پس داده‌اند. بهمین خاطر نسل جوان جامعه ما نگاه و تعبیر دیگری از این مفاهیم دارد، مفاهیمی که امر تسلط و کنترل افکار و کردار خود و دیگران را توسط یک نوع سیستم عقاید و نظرات بر نمی‌تابد.

- از شاخصه‌های مهم جنبش این است که نمی‌توان با مترآز و خط‌کشی‌های طبقاتی مترش کرد و به میل خود آن را در قالبی یکدست و یکرنگ ریخت. در میان تمامی گروه‌های اجتماعی شکل‌دهنده‌ی این جنبش افرادی از خانواده‌ها و گروه‌های فرادست، طبقه متوسط و فرودست حضور دارند. بسیاری از دانشجویان و جوانان فعال در این جنبش فرزندان خانواده‌های کارگران و زحمتکشان و فرودستان جامعه هستند. مطالبات این مجموعه هم‌بیش از هر چیز حول آزادی، دموکراسی و حقوق بشر دور زده است. از روی قیافه‌ها و آرایش‌های زیبا و لباس‌های مد روز و زندگی در مناطق مرکزی و شمال شهر و یا تمرکز تظاهرات در این نواحی نیز نمی‌توان به تحلیل‌های طبقاتی رایج از جنبش دست یافت. فراکسیون تروتمندترین بازاریان و تجار حکومتی، نه در شمال شهر، که هنوز در خیابان‌ها و خیابانچه‌های میدان خراسان و خیابان زیبا و میدان شاه سابق و مولوی و شهباز جنوبی سابق و دروازه دولاب سابق می‌نشینند. محله‌هایی که بسیاری از فرادستان بازاری‌اش هیبت‌های مذهبی این مناطق را می‌چرخاند و بزرگترین تولیدکنندگان گروه‌های فشار و کشتار و لباس شخصی‌ها نیز بوده و هستند. عدم حضور چشمگیر و تعیین‌کننده‌ی کارگران و متحدان‌اش در جنبش سبز از ضعف‌های این جنبش است، شاید بتوان کنترل و نفوذ ایدئولوژیک حکومت اسلامی بر بخشی از این طبقه، و نیز سرکوب فعالان، روشن‌فکران، حرکت‌ها و تشکل‌های مستقل این طبقه را از دلایل این عدم حضور دانست. طرح مطالبات مرحله‌ای این طبقه (مطالبات صنفی و طبقاتی) از سوی جنبش سبز نیز جدی و پراهمیت تلقی نشده است، این امر نیز بر عدم حضور این طبقه و پیوندش با این جنبش نقش داشته است. جنبش سبز بدون حضور و یاری طبقه کارگر و متحدان‌اش به اهداف‌اش دست نخواهد یافت.

- جنبش سبز، جنبشی آزادی‌خواهانه است. بدون تردید خواست‌های سیاسی و فرهنگی متعدد و مطالبات اقتصادی در این جنبش سیال مطرح شده است اما آزادی فراگیرترین و بنیادی‌ترین خواست جنبش است. گروه‌های شکل‌دهنده جنبش نشان داده‌اند که برداشت و شناخت کاملاً یکسانی از مفهوم آزادی و مفاهیمی همچون دموکراسی، حقوق بشر، پلورالیسم، سکولاریسم و جایگاه دین (و مذهب) ندارند، با این حال نفی دیکتاتوری با این برداشت که نخستین گام در راه تحقق و تثبیت آزادی خواهد بود مورد توافق اکثر گروه‌ها و افراد شرکت‌کننده در این جنبش است. حتی شعار روز‌های آغازین اوج جنبش، شعار "رای من کجاست؟" به نوعی مراد گفته شده را در بطن خود داشت. اینکه چرا خواست این جنبش آزادی است، روشن است. حکومت اسلامی با فرادستان و فرودستان شیعه‌اش، که پول و قدرت و عشق کسب ثواب و جلوس به بهشت‌ها ترشان کرده، سی و یکسال است که به ذبح شرعی آزادی مشغول است. نه فقط آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، که خصوصی‌ترین و فردی‌ترین آزادی‌ها را از "غیر خودی" ها و برخی از "خودی" های معترض نیز سلب کرده‌اند.

- جوانی این جنبش شور، جسارت، شجاعت و دلیری چشمگیری به این جنبش داده است. جوانان خواستار تغییر و شادی و آزادی‌اند، آنان آزادی‌های فردی و اجتماعی‌ای را که حکومت اسلامی بر آنان حرام کرده است فریاد می‌کنند. زنان نیز آماج ستمگری‌های چندجانبه هستند، مردسالاری و مذهب در حکومت آنان را به قربانیانی بزرگ بدل کرده است، که بخشی از آنان سالیانی است، و این بار به گونه‌ای وسیع‌تر در جنبش سبز، به دنبال نفی انواع ستمگری هستند. علیرغم حضور و وزن سنگین اصلاح‌طلبان حکومتی در این جنبش، آنچه در این جنبش چشمگیر است همنوایی است و توافق نظر بر روی موضوع‌هایی که شرکت‌کنندگان در جنبش، خود به درستی و به ضرورت طرح آن‌ها دست‌یافته‌اند. در این جنبش در مواردی پیروزی از پیشنهاد‌های چهره‌ها و مسلمان جنبش

۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۹

سبز (آقایان موسوی، کروی و خاتمی) عملی شده است اما این چهره ها، به ویژه آقای موسوی - خلاف تفویض رهبری جنبش از سوی "رهبران" متعدد جنبش سبز در خارج از کشور به ایشان- هنوز نتوانسته (و نمی خواهد) نقش رهبری و هدایت جنبش بر عهده بگیرد، چرا که به گفته ی خودش جنبش از ایشان عبور کرده است. این چهره ها و سایر اصلاح طلبان حکومتی که بخش بزرگی از فعالین این جنبش را تشکیل می دهند مخالف طرح شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر خامنه ای" بوده و هستند، و این شعار ها را ساختار شکنانه می پندارند، اما این شعار ها بیش از همه ی شعار ها، از سوی جنبش فریاد شده و می شود.

۲- جنبش سبز و نقش اصلاح طلبان حکومتی

دو نوع اصلاح طلبی در ایران وجود دارد:

الف - اصلاح طلبانی که می پندارند بحران کنونی ناشی از نقض قانون اساسی حکومت اسلامی توسط دولت "جمهوری اسلامی" ست و "برگشت به کل قانون اساسی" به عنوان "... یک کل منسجم" و تحقق آن را راه گشای مشکلات مردم می پندارند. این نوع اصلاح طلبان با بخش ولایتی قانون اساسی که عامل اصلی مفاسد حکومتی ست مخالفتی ندارند، اینان با طرح پاره ای اصلاحات در بخش "انتخابی" قانون اساسی در واقع حفظ حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه را هدف دارند. محمد خاتمی شخصیت برجسته ی این نوع اصلاح طلبان حکومتی ست، موسوی و کروی نیز با تفاوت هایی همین تفکر را دنبال می کنند. این گروه و هواداران و حامیان شان در داخل و خارج از کشور، که اکثرآ "رانده شدگان از حکومت هستند، تلاش می کنند جنبش سبز را با اسم رمز "ممکنات و مقدرات" در مسیر حفظ نظام و حکومتی حدودا" اصلاح شده هدایت کنند. علی رغم اینکه موسوی و کروی در ماه های اخیر بر چند صدایی بودن جنبش سبز و یکدست نبودن آن تاکید کرده اند، و فعالین شان نیز در خارج از کشور خودشان را به شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر خامنه ای" رسانده اند، اما هنوز خواست بخشی از این جنبش، یعنی نیروهای ساختار شکن را خلاف منافع و مصالح "جمهوری مقدس اسلامی" می دانند. این مجموعه با یکسان معرفی کردن ساختار شکنی با انقلاب و نیز مترادف دانستن انقلاب با خونریزی و خشونت به ترس پراکنی از تغییر های بنیادی در جامعه دامن می زنند. اینان بر این واقعیت چشم می بندند که حکومت اسلامی عامل اساسی بروز وحشیانه ترین خشونت ها در جامعه بوده است نه انقلاب بهمین، و برای جا انداختن اینکه دیگر به خشونت ستیزی روی آورده اند بر انقلاب های مخملین و انقلاب های بی خشونت، حجاب اصلاح طلبی حکومتی می کشند. این ترسانان و نگران کردن مردم از تغییر اساسی و بنیادی در نظام سیاسی اسلامی در نهایت خدمت به حکومت اسلامی ست. این مجموعه حتی نگران سلب مشروعیت و مقبولیت از نظام ولایت فقیه و عدم پذیرش صلاحیت این حکومت از سوی مردم هستند و هنوز سلب مشروعیت و مقبولیت از احمدی نژاد را هدف دارند. برای این دست اصلاح طلبان پذیرش این واقعیت سخت است که سنگواره های نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی از موانع اصلی پیشرفت جنبش آزادیخواهان و از ادیخواهان در میهنمان هستند. مروجان اصلاح این نظام و حکومت به اعتماد اجتماعی، رابطه ی اجتماعی و مشارکت و همبستگی اجتماعی برای تغییر های اساسی و بنیادی لطمه خواهند زد. یک مجموعه تحول گرا و فریخته هیچ سختی با حکومت اسلامی نمی تواند داشته باشد. اصلاح طلبان حکومتی برای جلب اعتماد اجتماعی قبل از هر چیز بهتر است ابتدا به اصلاح خود بیندیشند و عمل کنند. روند این نوع اصلاح در برخی از اصلاح طلبان حکومتی، به ویژه در خارج از کشور آغاز شده است، به همین خاطر اصلاح طلبان حکومتی به دو جناح بدل شده اند، جناحی که اندک اندک می رود تا عطای اصلاح نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی را به لقای اش ببخشد، و جناحی که حفظ نظام اسلامی را هدف دارد و خود رانیز متولی جنبش می پندارد.

ب - بخشی از جنبش از ادیخواهان و ضد دیکتاتوری، ضمن مبارزه برای انجام اصلاحات و دستیابی به مطالبات مرحله ای، انحلال و برچیدن بساط نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی و جایگزینی یک حکومت دموکراتیک و سکولار (لایبیک) را هدف گرفته است. این بخش همانگونه که اشاره شد از سوی اصلاح طلبان حکومتی "ساختار شکن" و "انقلابی" لقب گرفته اند و اصلاح طلبان حکومتی با تعاریفی خود ارضا کننده مبنی بر اینکه اینان صاحبان روش "منطقی و عقلانی" نیستند و "خشونت ستیز" هستند در جهت طرد و حذف این بخش از جنبش سبز که تغییر و تحول بنیادی را هدف دارد، حرکت کرده و می کنند. (گروه های دیگری از مخالفان حکومت اسلامی وجود دارند که از جنبش سبز فاصله گرفته اند. اینان برای برچیدن بساط ستمگری و بی عدالتی اعتمادی به کارایی جنبش طبقه متوسط و روشنفکران طبقه ی فرو دست و متوسط و فرادست، و نواندیشان دینی ندارند و چشم به راه ناجی بزرگ، طبقه ی کارگر و متحدان اش نشسته اند تا سر رسد و حکومت اش را جایگزین حکومت اسلامی کند. اما اینکه این غایبان بزرگ و خویشندانان تعیین کننده چه زمانی به گونه ای وسیع پا به میدان خواهند گذاشت، هنوز نامعلوم است. پاره هایی از این گروه ها نیز جنبش سبز را مبارزه میان دو جناح بورژوازی درون حکومت می پندارند، و آن را جنبش "راست و ارتجاعی ی پسا انتخاباتی" می خوانند.)

۳- جنبش سبز و نقش نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی

نظام ولایت فقیه و حکومت "نا بهنگام" اسلامی، دو موجودیت بیگانه با "تغییر و اصلاح" اند. گریز از آزادی و دموکراسی، و عدم تحمل دگراندیشان سیاسی و عقیدتی، و مخالفان از ویژگی های عقیدتی، سیاسی و فرهنگی این نظام و حکومت است، این دو به ذات ضد آزادی و ضد دموکراتیک، و دگراندیش ستیز و نابردبار اند. به تجربه دریافته ایم که حکومت اسلامی از خشن ترین سلسله ها و دودمان های تاریخ میهنمان است، حکومتی که نتوانسته است سرکوبگری و خشونت ایدئولوژیک اش را با غارت "بیت المال" و بر بستر اعتقادات مذهبی و نا آگاهی ی بخشی از جامعه سازماندهی کند. چنین نظام و حکومتی طبیعی ست که حتی ظرفیت تحمل اصلاح طلبان حکومتی را نداشته باشد چه رسد به تحمل کسان یا گروه هایی که شکستن ساختار و لایروبی این نظام و حکومت را هدف گرفته اند. این حکومت، در دو جبهه به سرکوب جنبش آزادیخواهان و ضد دیکتاتوری روی آورده است: جبهه جنگ فیزیکی ای نابرابر و جبهه ی جنگ روانی. آنچه که در جبهه ی نخست گله های سرکوبگر این حکومت کرده اند، پوشیده نیست. توانایی در خشونت آفرینی و اعمال خشونت بیمه ی عمر حکومت اسلامی است. جنگ فیزیکی آشکار و در برابر چشم همگان است، جنگ اما در جبهه ی دوم، یعنی جنگ روانی نهان و پیچیده تر است، چرا که جنگ با احساس و عواطف انسانی ست، جنگی که ایجاد و گسترش ترس، نومیدی، سوءظن و بی اعتمادی هدف اش است. حکومت اسلامی در این رابطه نیز سازمان یافته و با برنامه حرکت می کند، قربانی کردن دو جوان بی گناه در آستانه ی مراسم ۲۲ بهمن، دادگاه های نمایشی، دستگیری های گسترده و نحوه ی آزاد کردن های موقتی، ارتباط دادن جنبش سبز به کشور های مخالف حکومت اسلامی و..... نمونه هایی از جنگ روانی حکومت علیه جنبش سبز هستند. این حکومت بارها با براه انداختن ترور و ترساندن، یا به زبان خودش "ارهاب" و "ار عاب" و "شکنجه و کشتار در جامعه، سیاست غلبه ی نگرانی و ترس و وحشت در جامعه را پیش برده است. جنبش سبز نیز از گزند "پاسا" ی خشونت این حکومت مستثنی نشده است. هدف حکومت اسلامی در جنگ روانی با جنبش سبز، تحمیل این نظر به جنبش و کل جامعه است که جنبش و جامعه به دنبال تغییر و دگرگونی اساسی نباشند و بپذیرند که حکومت اسلامی غیر قابل تغییر، ماندگار و جاودانه است. حکومت اسلامی در این جنگ روانی ایجاد بحران اعتماد و بی اعتمادی نسبت به هر گونه تغییری تحول، و همنوایی گروهی، قومی و ملی را هدف خود قرار داده است. در جنگ روانی جنگ به عرصه اندیشگی و نظر، و نیز "روح جامعه" تسری می یابد، و آداب و رسوم، تصورات، عادات، علایق و ذوق و سلیقه ها نیز از سوی حکومت به عرصه ی نبرد کشانده می شوند. جنبش سبز می باید این جنگ روانی و ناخواسته را که حاکمیت و حکومت به جنبش و مردم تحمیل کرده اند، افشاء و خنثی کند. البته چنین کاری ساده نخواهد بود چرا که اصلاح طلبان حکومتی درون جنبش سبز در عرصه هایی علیه جنبش آزادی خواهانه و ضد دیکتاتوری با حکومت اسلامی همسو هستند، و کار افشاء و خنثی کردن جنگ روانی حکومت اسلامی علیه این جنبش را مشکل تر کرده اند. ترس آفرینی ی اصلاح طلبان حکومتی نسبت به تغییر و تحول بنیادی و ساختار شکنانه، و تلاش برای حفظ نظام "مقدس" ولایت فقیه و حکومت اسلامی، یک نمونه است.

منبع: گویا نیوز



رئیس دجال، معاون رمال، وزیر حمال!

احمد وحدتخواه

نوروز به یاد ما می‌آورد که پدران و مادران ما در سخت‌ترین شرایط تاریخی همواره خود را موظف می‌دانستند که فروغ ایزدی را پاس بدارند و در نبرد میان اهورا مزدا با اهریمن جان خود را با فرهنگ و تمدن و دانش روشن سازند. خدای ما ایرانیان در روشنایی و خرد و آزادگی از یوغ تاریک‌اندیشان و دروغ دجالان و رمالان جلوه می‌کرده‌است، و این همان خدایی است که دشمنان ما باید سرانجام در مقابل آن زانو بر زمین بزنند

شما فکر می‌کنید من چه کاره ام؟ وزیرم؟ نه، من یک حمالم - ... کامران دانشجو وزیر علوم جمهوری اسلامی در مصاحبه مطبوعاتی در تعریف واژه دجال در ادیان مختلف عبارات گوناگونی به کار گرفته شده است. در حالی که مسیحیان آن را شخصی می‌دانند که خود را به دروغ ناجی جهان و مسیح مقدس می‌خواند، مسلمانان او را فردی می‌دانند که در آخر زمان و پیش از قیام مهدی خروج می‌کند و با انجام کارهای غیر عادی و شگفت انگیز مردم را می‌فریبد. آشنا به نظر می‌رسد، مگر نه؟ آیا او دربان پشت خمیده مسجد لولاگر است؟ آیا فروشنده فروتوت و دوره گرد تسبیح و مهر در اطراف حرم شاه عبدالعظیم است؟ کاش از قماش این زحمتکشان بیگناه و ساده اندیشانی بود که اعتقاداتشان در همان دایره زندگی محقرشان و بی ارتباط با زندگی یک ملتی بود. اما این دروغگوی بی شرم و حیا و آلوده به همه تفکرات ضد ایرانی و نیش قیر شده از تاریخخانه بشری امروز به ناحق بر مسند ریاست جمهور (مردم) این سرزمین تکیه زده است و سرنوشت ملتی تاریخی را همراه با معبودی تیماران همتای خود به بازچه گرفت است. چه می‌شود ما را؟

در چرایی و چگونگی غلبه بساط این رمالان و حمالان (در صفت فرمایگان، نه زحمتکشان) یا بهتر گفته باشیم جمعیتی مدهوش از بنگ قدرت و جنایت بر ملت ایران در این عهد و زمانه، تاکنون هزاران کتاب و مقاله و تحلیل و نوشتار به رشته تحریر و سخن در آمده است و هر یک این پدیده تاریخی را به سلیقه و مرام خود تعریف کرده اند. قومی آن را از آثار ویرانگر مداخله دین در سیاست می‌دانند و گروهی آن را زاینده افکار ارتجاع مذهبی در تلفیق با قدرت و برای ادامه آن می‌خوانند. هرچه هست یک جای کار اندیشه های دینی حاکمان ما لنگ است و بدتر، این کج اندیشی بر عوام هم تأثیرات شوم خود را گذاشته و طی قرون متمادی هزاران خرافه و نشو و نماهای فکری جاهلان و سفسطه گران بر آنها تلنبار هم شده و امروز همانند جرثومه ای از ارتجاع و نیرنگ و دروغ بر روان ایران و ایرانی سایه افکنده است و احمدی نژادها و شجونی ها و علم الهدا ها تنها سخنگویان رسمی این نکبت فرهنگی ما هستند.

این هجوم وحشتناک فرهنگی بر روح خردجو و روان مداراجوی ایرانیان که هزاران سال با تاریخ اندیشی و جزم در نبرد بوده اند امروز بار دیگر و قرن‌ها پس از حمله اعراب و سلطه آنان بر تاریخ و تمدن ما جان تازه ای گرفته و ما را به سرآشویی دیگر و تا مرز سقوط انسانیت در همه ابعاد آن کشانده است که آثار روزمره آن را در سی سال گذشته و به وضوح در رفتار حاکمیت با ملت در ۹ ماه گذشته دیده ایم. چه زیبا گفته است مرحوم نائل خانلری، که همین نوروز به یاد ما می‌آورد که پدران و مادران ما در سخت ترین شرایط تاریخی همواره خود را موظف می‌دانستند که فروغ ایزدی را پاس بدارند و در نبرد میان اهورا مزدا و اهریمن جان خود را با فرهنگ و تمدن و دانش روشن سازند تا با انجام آن دشمنان ایران زمین را که همان جهل و دروغ و دجالگری بود به زانو در آورند.

به عبارت دیگر، خدای ما ایرانیان در روشنایی و خرد و آزادگی از یوغ تاریک‌اندیشان و مستبدین و دروغ آنها جلوه می‌کرده است و این همان خدایی است که دشمنان ما باید سرانجام در مقابل آن زانو بر زمین بزنند. و چنین باد!

پدیده جهانشاهی

هفته گذشته در لندن امیر جهانشاهی ثروتمند و کارخانه دار جوان ایرانی در یک گردهمایی مطبوعاتی در انجمن خبرنگاران خارجی مقیم بریتانیا جبهه جدیدی از مخالفان تبعیدی را در مقابل رژیم جمهوری اسلامی به راه انداخت.

روزنامه گاردین و خبرگزاری آژانس فرانس پرس و بسیاری از مطبوعات عربی با معرفی پیشینه جهانشاهی و اهداف و برنامه های «موج سبز» که قرار است توسط او و گروهی از نزدیکان سیاسی و مشاوران او به پیش برده شود، برخلاف رسانه هایی که ظاهراً ویژه مخاطبان ایرانی فعالیت می‌کنند، به انعکاس نسبتاً گسترده این خبر دست زدند.

هسته مرکزی فعالیت های آینده «موج سبز» (که در سخنان و مواضع گردانندگان آن به وضوح دنبال و تبلیغ می‌شود این است که رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت وجودی آن از یکسو بازدارنده پیشرفت و آزادی و آسایش ملت ایران است و از سوی دیگر با ماجراجوییهای منطقه ای و بین المللی خود که در تضاد بنیادین با صلحجویی و خوی همزیستی و مدارای ما ایرانیان قرار دارد عامل اصلی بی ثباتی و جنگ های مذهبی در منطقه پر مناقشه خاورمیانه است و تنها با سرنگونی این رژیم به دست مردم ایران دموکراسی در کشور و آرامش بر منطقه حاکم خواهد شد.

جهانشاهی امر سرنگونی رژیم را کاملاً وظیفه مردم ایران می‌داند و به همه مخالفان و فعالان جنبش دانشجویی، زنان، کارگران، اصناف و حتی بخش های ناراضی نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران صریحاً اعلام کرده است که حاضر است هر مقدار سرمایه لازم و حمایت در سطح رهبران غربی که او با آنها در تماس است برای آنها تار رسیدن به این هدف در اختیارشان بگذارد.

از میان انتقادهایی که تاکنون به جهانشاهی و افکار و اهداف او مطرح شده اند می‌توان «خودمحمور بینی او»، «تلاش برای خریدن یک انقلاب»، «دست اندازی و فرصت طلبی در مقابل جنبش سبز» و حتی «جنون سیاسی در آشفته بازار مسایل لاینحل مردم ایران و جهان اسلام» نام برد.

در اینکه با توجه به اوضاع کنونی ایران و مردم و حکومت آن جهانشاهی و جنبش مورد نظر او از بعضی انتقادهای نامبرده بخشی را به بدک می‌کشد جای شکی نیست. اما، همه این انتقادات و حتی بیشتر از آنها، از جمله صفاتی چون «خیانت»، «همسویی با رژیم»، «دست نشانده مسکو یا واشنگتن» و غیره نیز بحمدالله در میان نیروهای اپوزیسیون داخل و خارج به وفور وجود دارد که جهانشاهی شاید در مقابل و مقایسه با آنها و سابقه آنها احتیاجی به دفاع از خود نبیند.

با این حال به نظر من ما در جهانشاهی ها با یک پدیده جدید از نوع مخالفین آینده رژیم روبرو هستیم که سرسری گرفتن آن دردی را دوا نمی‌کند.

در وحله اول، مطرح کردن صریح موضوع سرنگونی رژیم به عنوان راه حل پایان بحران کشور و منطقه، در حالیکه نه حکومت های خارجی و نه جنبش مسالمت جوی سبز خواهان آن هستند با توجه به عدم انعطاف رژیم در به رسمیت شناختن حق و حقوق ملت و ادامه سرکوب بیرحمانه هر حرکت اجتماعی اگر نه در هفته های آینده، اما در ماه های پیش رو و تشدید بحران های اقتصادی-فرهنگی کشور می‌تواند به یک خواست عمومی و فراگیر تبدیل شود.

سرنگونی رژیم الزماً به معنای قیام مسلحانه و خونریزی نیست. هیچ ایرانی میهن پرستی که درد آزادی و خوشبختی ملت را داشته باشد نمی‌تواند و نباید مبلغ این روشهای بی سرانجامی که حداقل ما در وقوع و سرانجام امروزی انقلاب اسلامی شاهد آن بوده ایم باشد.

اما، همانطور که از تاکتیک سیاسی «موج سبز» هم بر می‌آید، سرنگونی می‌تواند در کمترین هزینه و آشوب اجتماعی و با پیوستن بدنه و ستون های انسانی و ایدئولوژیکی یک حکومت به مخالفانی که آنها را در ساختن آینده میهنشان در کنار خود می‌خواهند صورت بگیرد.

به عبارت دیگر، واژگونی نظامهای سیاسی در عصر جدید از مجرای واژگون ساختن اندیشه های حاکم آنها بر شهروندان، و جایگزین کردن آرمانهای نوین اجتماعی-اقتصادی در افکار عمومی آن جامعه شکل می‌گیرد، همان کابوسی که رژیم جمهوری اسلامی به زبان الکن خود آن را «انقلاب مخملی» می‌خواند.

باید قبول کرد که در عصر جاری و آینده ای که تکنولوژی و ریزش مرزهای جغرافیایی در اثر آن رقم خواهد زد نسل جوان و آیندگان ایران خود را بخشی از جهان متمدن و پویا قلمداد خواهند کرد و این تصور از هویت و شخصیت جهانی آنها خواهد بود که رژیم جمهوری اسلامی و بنیاد های عقیدتی آن را در اذهان واژگون خواهد نمود. جهانشاهی شاید از پرچمداران آن نسل باشد. اگر هم نبود برای بقای ایران و خود به دنبال آن بگردیم.



هنر

روای نجیب و بی پروا!

نقد و نگرشی بر مبحث عشق و اروتیسم در "سپیده پارسی"

خسرو باقرپور

• این نوشتار متن سخنرانی ی من در مراسم شعرخوانی و نقد و رونمایی ی کتاب "سپیده پارسی" است که با حضور نویسنده ی آن میرزا آقا عسگری (مانی) و جمعی از شاعران و نویسندگان و دستداران شعر در شهر کلن آلمان برگزار گردید. مرگ دردناک منصور خاکسار شاعر تبعیدی، سکوت اهل ادب در زمان حیاتش، و بانگ بلند سوگواری ی آنان از پس مرگش به انتشار متن این سخنرانی راغیم کرد. ...

اشاره:

مجموعه اشعاری از میرزا آقا عسگری (مانی) با نام سپیده پارسی در زمستان سال دو هزار و توسط نشر هومن در آلمان منتشر شده است. اشعار این کتاب سروده های مانی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۸ را در بر میگیرد.

به این اعتبار که نشر این مجموعه ی اشعار، فضای نو، بدیع و تازه ای را گشوده است، شایان توجه ویژه است. نوشتار زیر متن سخنرانی ی من در مراسم شعر خوانی و نقد و رونمایی ی کتاب "سپیده پارسی" است که با حضور میرزا آقا عسگری (مانی) و عده ای از شاعران و نویسندگان در مورخه ۱۹ آگوست سال میلادی ی دوهزار در شهر کلن آلمان برگزار گردید.

پیشانه باید بنویسم این نوشتار به شعر مانی و خود وی نگاهی مهرآمیز و عاطفی دارد. مرگ دردناک منصور خاکسار شاعر تبعیدی، سکوت اهل ادب در زمان حیاتش، و بانگ بلند سوگواری ی آنان از پس مرگش به جد متأثرم کرده است. پاس و سپاس میرزا آقا عسگری (مانی) که شاعری زنده است به انتشار متن این سخنرانی راغیم کرد.

خسرو باقرپور

سپیده پارسی را در اواخر اسفند ماه سال ۱۳۷۸ همراه پیامی مهر آمیز از آفریدگارش دوست قدیم و ندیم میرزا آقا عسگری (مانی) دریافت کردم. این اثر از دنیای خیال انگیزی می آمد که پنهان ترین زوایای دل و جان و اندیشه مانی را با خود آورده بود.

از دنیای شور، عشق، مهر، لبخند و غم آمده بود. یاس، نشاط، مرگ و حیات و عشق و حرمان را در خود داشت و تو را می برد با خود بر بال صفحات رو یا ساز خویش و چه سفری کردم من که بعد از پایان آن در صفحه ۲۰۷ کتاب حالتی داشتم وصف ناشدنی، مست و سرخوش و شاد و دریافتم که به جد سپیده پارسی از مانی شاعری ساخته است دیگرگون و این دقتی است دیگرسان در عرصه ی شعر وی.

در این کتاب مانی شادترین لحظه های شادترین انسان هارا بازآفرینی میکند و خود نیز در آن می زید همراه تو که واژه ها را با چشم می نوشی. او به شادی دعوت می کند شادی ای که آمیزه ای از آگاهی و آدمیت را در خود به وفور دارد، او به شادی دعوت می کند با سپیده پارسی که شعر تر است و:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

صد نکته از این معنی گفتیم و همین باشد.

و چنین است که زیبایی و دانایی و شادی الگوی جهان ما می شود در بستر شعر. مانی:

الگوی این جهانیم و

از این جهان؛ به گوهر و التاثر!

زیبائیم

همشان. زاد لحظه ی کهکشان

تردیم

چونان دل. مبارک. ریحان.

در روزگار. نقصانی

الگوی ما جهان بود

اما خوشا که اینک

الگوی این جهانیم.

با سپیده پارسی مانی هویتی نوین یافته است، راست این است که مانی و اشعار او تأثیراتی ژرف و شگرف از شعر شاملو گرفته اند و این مهم بر اهالی شعر و ادب پنهان نبوده است. اما به جد او با عرضه ی این دفتر خود شده است. او مانی است اینک و شاملو نیست. او شاعری دیگر است که آموزه های ژرفی از شاملو را در نگاه و در شعر خویش بازتاب داده است. او شرافت شعر شاملو را در امر نگاه به انسان و تعهد او را به شعری که انسان در مرکز آن است با خود دارد مانی چون شاملو شاعری است شهری هر چند خود از روستایی بزرگ آمده است! وجوه اشتراک این دو در ابعاد آرمان خواهانه و اجتماعی، محوریت انسان، آزادی طلبی و عدالت پژوهی و انعکاس همه اینها در شعر فر او اند. شعر شاملو و مانی اما تفاوت های چشمگیری نیز با هم داشته اند در منظری کلی شاملو شاعری است با زبانی حماسی و با بیانی خطابی، پیچیده و سنگین، ولی شعر مانی و زبان وی زبانی است زمینی و به طرز دلربا و زیبایی ایمازیستی. تصویر از ارکان جدایی ناپذیر و خصلتی ی شعر او است.

مانی تعهدش به قوافی و اوزان نیامی به مراتب از تعهد شاملو به این اوزان کمتر است. زبانش زبانی است عریان و بی پروا چه زمانی که از انسان و محیط وی می سراید و چه موقعی که دست افشان و بازی کنان با شاخ و برگ واژه ها به عشق و غنا و اروتیسم راه می برد. این صراحت و عریانی در شعر مانی از زمان آغاز مهاجرت وی و زیستنش در جامعه و دنیایی نسبتاً آزاد تجلی روشن تری یافته است.

زبان مانی در سپیده پارسی زبانی درخشان و کاورده است که خواننده را به اعماق عشق، غنا، شور، رو یا و لذت جسمانی و شیدایی آدمی می برد و به همان نسبت در نقاشی ی مرگ و اندوه شکست هم توانا است.

زبانی که واژگانش دشمن پلیدی اند و شکافنده ی تاریکی و شاعر شعر. شور و شعور می سراید. شعر و عشق. مورد گفتگو در آن شاهد هم دیگرند و گواه حضور آدمی اند، و معنای هستی او را باز می تابانند. مانی در اشعار این کتاب عاشق تر زیسته است و انسان حضوری فراگیر در بیان او دارد. وی در انتظام زبانی ی پر تخیلی به ساختار غنایی مستحکمی دست می یازد و در نقاشی ی «شعرتابلو» هایی زیبا که روابط عاشقانه، آرمانی و انسانی را منعکس کرده اند، شعر و عشق را همذات و همزاد نشان می دهد.

در سپیده پارسی شعر و عشق و همآمیزی آن ها کارکرد نیرومندی یافته است که انسان را در محور خویش قرار داده و به حضور کل جهان پیرامون انسان شهادت داده است.

۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۹

در اشعار عاشقانه ی این کتاب، رابطه‌ی عاشق و معشوق بی واسطه است چنان که شعر با شاعر و شاعر با شعر. معشوق خود عاشق است و عشق با شیدایی پر شوری هر دو را کامل کرده است و این همه در قالب واژه های آبیگینه، بلورین و ظریف چهره نمایی میکند و بال بال می زند با «پروانه حواس»:

عشق که روی دلم می چکد
پروانه‌ی حواسم می پرد و
با نسیم گم می شود!
تا سیاره ها خواب آلوده می چرخند
بهار. هشیار مست
مرا میان حروفش می پرورد
چنین است که در خواب شعر می بینم
در بیداری، رو'یا می نویسم!
(صفحه ۱۴۳ سپیده پارسی)

در این دفتر عشق به گونه ای معنا شده است که انسان معنا شده است، هرگونه نگرستن. به خود. انسان نوع نگاه کردن به عشق را نیز معلوم کرده است، و هویت عشق در گرو هویت آدمی است عشق واقعی و زمینی است عاشق و معشوق هم زمینی و معلوم اند و این همه در روشنایی بی پروای زبان درخشان:

...
خاک تویی
بید تن افشان من
آب تویی
ریشه‌ی رقصان من
شب من ام و
ماه درخشان تو!
این را که گفته بودم!
اما،
این را نگفته بودم:
با تو در تو می روم
(چکه در برکه)
با تو در تو می موم
(جلیک در چشمه
بید در باد
باد روی ماده گی ی دشت
قطره در غشای اش!)
باتو، در تو می خوابم
خرد ترین ماهی جهان
در شبنم بانوی. بارور. زهدان
و عشق، الگوی جهان می شود که نباشد!
(الگوی این جهانیم ص ۱۶ و ۱۷)

در سپیده پارسی عشق نیروی جهش است، جهش به قلمرو آزادی و در این آزادی است که آزادی زاده می شود و انسان می تواند زندگی را موافق آرزوهایش شکل دهد و این نشانه ای است از پایان فاجعه در روابط انسانی از این رو در ذات خود این عشق خلاق و انقلابی است. روابط کهنه و یازدارنده را نفی میکند تا انسان حضوری آزاد داشته باشد، به اعتبار نوآوری و خلاقیت، خود از زیبایی شناختی بهره ای به سزا دارد و به اعتبار همه اینها نشاط انگیز است. به قول اکتاو پاز در دیالکتیک انزوا ترجمه زنده یاد احمد میر علیایی

«عشق انقلابی است. اگر انقلابی نباشد عشق نیست تضاد عشق با روال معهود و نظام سنتی ی ارزشها تا کنون يك امر بدیهی و معمول بوده است تا کنون عشق عملی ضد اجتماعی بوده است اگر چه نمی خواسته است چنین باشد»*

تاریخ ادبیات جهان مشحون است از تجلی و تجسم عشق های ممنوع.

اندیشه های مسلط و محافظه کار و سنتی با هر گونه تجلی عشق چه روحانی و چه انسانی که توازن و تعادلشان را به هم می زده است مخالفت می ورزیده اند، عشق زال و رودابه در شاهنامه فردوسی، عشق لیلی و مجنون در اثر جاودانه نظامی، عشق رومئو و ژولیت در اثر جاویدان ویلیام شکسپیر و از طرفی هم عشق حلاج و عین القضات و سهروردی همه در تعارض و تضاد با گرایش های اخلاقی و سیاسی و اندیشه گی و فرهنگی ی دوران خویش تحقق یافته اند. و هر بار که عشق موفق به تحقق خویش شده است نظمی را بر هم زده است تا نظم مطلوب خویش را بیافریند. و به همین جهت نیز سنت عشق و شاهد آن شعر را همیشه با کینه ای متساوی کیفر داده است.

در شعر مانی عشق مرز جنسیت را در نور دیده است، بی پروا است و پر غوغا و شریف و انسانی و به این دلایل دشمن سنت است و سنت زوال خویش را بر نمی تابد.

سپیده پارسی حامل واژگان، زبان، و ساختاری نو است و این همه با مضامین نوین هم امتزاج دارند به این سبب نیز سنت به اعتبار لمپدن بر کهنه و کهنگی، زبان، ساختار و مضامین آن را تاب نمی آورد.

عشق در سراسر اشعار آن شکل رابطه ی جنسی ی عاشقانه دارد. عاشق و معشوق خود را نثار می کنند و نثار کردن نشانه ی غنای وجودی انسان است. نثار کردن و بخشیدن در سطره ی زندگی ی انسان، نشانه ی اوج ارزندگی است، خود قله ی بالندگی است. عشق و بخشش قرین یکدیگرند و این همه در سپیده پارسی نمودی نمایان دارد.

انسان از آن چه در وجودش زنده است به دیگری می بخشد این به معنای فدا شدن و فدایی بودن نیست، بلکه به این معنا است که انسان از شادی، علایق، ادراک، دانایی، اخلاق نیکو و غم هایش نثار دیگری می کند. دل می دهد و دل داده میشود و با چنین بخششی از زندگی ی خویش انسان دیگری را احیاء می کند، عاشق میکند، احساس را در زندگی و در خویشتن خویش زنده می سازد. بخشیدن طرف مقابل را (معشوق) را نیز بخشنده می کند و جهان در این احیاء در این شادی و در این زندگی سهیم می شود و انسان متولد می شود که آدمیت را در عشق و عشق را در شعر به سرایش متبرک کند.

۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۹

درخشش و اعتبار اروتیسم در سپیده پاریسی تنها در ماهیت غنایی آن نیست بلکه در اعلام جنگی نیز هست به هر آن چه که بر سر شور و عشق و هوس و تمنیات این جهانی و انسانی چادر سیاه می خواهد بکشد.

در این کتاب، عشق بازی ی انسان يك سلوک فرهنگی است، مرحله ای از رشد معرفتی عاشقانه است، و به ناگزیر اروتیسم همانند کل عشق هنگامی سر بر می آورد که جنسیت نیز مانند دیگر امیال آدمی زبان حال و راهجوی مقصد حیات انسانی باشد. زبان اروتیسمی آن روشن و با مضمونی معصومانه همراه است. بی پروا است و در همان حال با شرم و با حیاست، و به همین مناسبت است که من بر پیشانی ی این نوشتار عنوان (روبای نجیب و بی پروا) را انتخاب نموده ام. این بیان اروتیسمی در سپیده پاریسی چون از شور عشق بر آمده است پروایی ندارد که هم آغوشی را چون تابلویی شورانگیز منقوش نقش قلم کند و در این اروتیسم، جسمیت و جنسیت شفافند. از میان این شفافیت عاشقانه است که وحدت عاشقانه رخ می نماید که پاک و منزه است. در بسیاری از شبه سروده های سبکی که این اواخر عده ای تازه به دوران رسیده و بی ریشه که با بی پروایی با نام اروتیسم شعری ارزان فروش می کنند، اروتیسم شعری با قساوتی سلاخ صفتانه خونین و مالمین می شود. در شعر مانی اما اروتیسم و این شوریدگی ی شاعرانه ی جنسی در (قصیده ی هیچ هوا هیچ) چنین چهره گشایی می کند:

تا ببینمش به تمامی
هوا و بهار را پس می زرم از پیرامونش
بعد، نازک ابریشم را
از ران های ترد و مادینه گی ترد تر و پستان های ترد ترین اش
بر می دارم
بعد، مریم را از مریم بر می دارم
آن گاه، پلک های ام را به روی جهان می کشم
آن سوی هیچ، خدای لطیفی هست
این (هست) را پس می زرم
آن سوی (هست)، خدایی نیست
(نیست) را پس می زرم،
شفاف و گرم می تابد مریم
و هستی را به دور خود می چرخاند.
آن چه به دیده می آید،
نمی گذارد ببینیم.
مریم نمی گذارد مریم را ببینم
خدا نمی گذارد خدا را دریابم.

نگاه مانی به انسان در این کتاب دارای نمودی برجسته است. آدمیت چون عیان میشود او سر خوش انسان را می ستاید و آدم را چنان ارج می نهد که خود می بینی گردش افلاک را بر مدار آدمی. آدمیت. آدمی خدای مانی می شود وقتی که "آدم آدم است".
و وقتی از جوهر آدمیت این آدم تهی می گردد شاعر چنان اندوهگین می شود که غریبانه و دل غمین سوگنامه ی آدمیت انسان را می سراپد، و در این سراپش ستاره ی آدمیت آدمی است که سوزان، فروزنده و درخشنده است و دیو کزی است که زوزه کشان می گریزد.

بنگر به ستاره که بتازد ز پس دیو
چون زر گدازنده که بر قیر چکانیش

او در مقام نفی شدن آدمی از جوهر آدمیت، ,, پیامبر سنگ ها" می شود و در سروده ای با همین نام می سراپد:

...
,, نه آدمی زاد
که سنگ زادان ایم!
و با این همه
بر هر گذر که می ببیند
از ما یکی یا انبوهی
رنگین خون آدمی زادان ایم
و این رنگ، این رنگ نازدودی
جهان. پاک سنگی ی ما را
با نام (آدمی) آلوده ست!"

مانی در عرصه زبان آوری با سپیده پاریسی به اوج خویش رسیده است و شایای تقدیر و توجه است. توجه ای که از او تا به اکنون دریغ شده است. دکتر مرتضی میرآفتابی با اشاره ای به این موضوع در شماره ۸۵ و ۸۶ مجله سیمیرغ چنین آورده است: «به پندار من، میرزا آقا، مانی پس از نسل شاعرانی چون احمد شاملو و فروغ فرخزاد و مهدی اخوان ثالث و منوچهر آتشی و اسماعیل خوبی و محمدعلی سپانلو یکی از دو سه تن شاعر بزرگ معاصر است که به سبب شعر و طنز و نوشته هایش باید هزاران آفرین به او گفت و او را ستود. شاعری پر کار، جدی که با شناخت عمیقش به هنر شعر توانسته است برای ادبیات نوین ما و فرهنگ ما شاخص باشد و کارهای ماندنی از خود به یادگار گذارد. گفتم که جای آن است که او را تحسین کرد و ستود. این کار از سوی اهل قلم به درستی انجام پذیرفته است و یا اصلن انجام نگرفته است.

اهل قلم در باره ی همه سکوت می کنند تا روزی که تابوت شاعر و نویسنده و هنرمند را به گورستان برند و نقد نویسان آنقدر در نوشتن در باره دیگران ممسک و خسیس اند که هرگز دست به قلم نمی برند تا چیزی در خور یار دانا و هنرمند و خردمند خود بنویسند. اگر از مردم عادی کوتاهی می بینیم به علت نبود شناخت آن ها است و شگفت این جاست که اهل قلم می داند اما در باره شاعر و نویسنده و هنرمند سکوت می کند.»

امر فراموشی خردمندان زنده و ستایش مردگان فریخته را مانی در «شعری که پس از مرگ ام سرودم!» چنین نگاشته است:

پس از مرگ ام،
 آنان غمان سرودند و
 مرا تا گلو در ستاره فرو بردند.
 تابوت ام را
 بر چهار شاخه ی بریده از کهنکشان،
 به لایتناهی دادند!
 پس از مرگ ام
 تمساحان،
 سفره ی سوگ ام را در رسانه ها گسترده،
 و جهان را با اشک های خود دریا کردند.

مرده گان. هنوز در پوشش حیات،
 با چهل قصیده ی نو نما
 بر چهار شاخه ی کهنکشان ام می بردند
 دهان شان سیاه و سطورشان مجاله بود!

یاران. نشسته در گیومه ها گفتند:
 حیف شد!

جای خالی اش در هوا
 دیگر هرگز پر نخواهد شد!
 پس آن گاه مرده ی من
 چنان شوکتی گرفت
 که زنده ی پیرارین ام،
 در حسرت غلامی ی درگاه اش می سوخت!
 من مرده بودم از آن پیشتر که بمیرم
 و زنده شدم از آن پس که مردم!

پس از مرگم
 کاسب ها کلامم را در جست و جوی زر کاویدند
 زاهدان در جست و جوی خدا
 کافران در جست و جوی شیطان!
 بعد از مرگم
 مومنان با فرشته گان اشعارم معاشقه کردند
 ناقدان، موریانه ی کلامم شدند!
 و پیر مغان نیز
 جمجمه ام را کثکول خویش کرد!
 (و من، تا ناامیدشان کنم
 پس از مرگم
 این شعر را همین گونه نوشتم که می بینید!
 با سرانگشتان خود و با کامپیوترم!)

بر چهار شاخه ی نور؟!
 خیر!

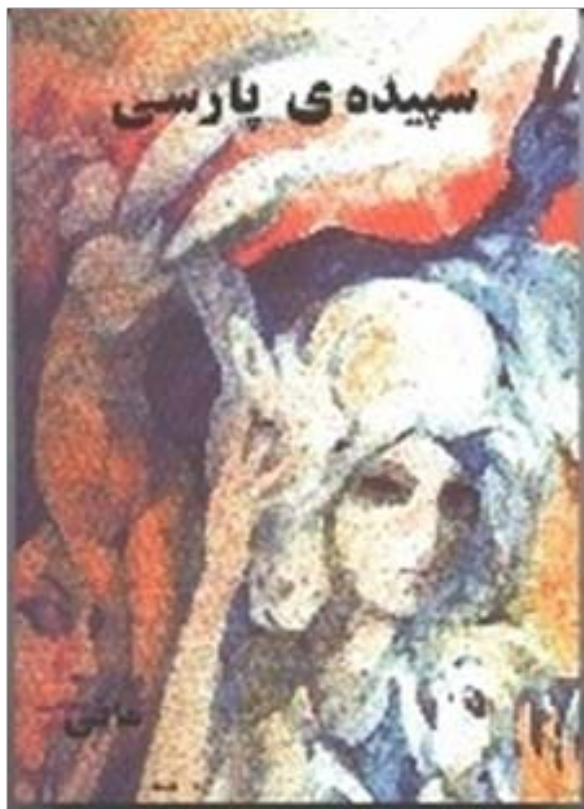
بر چهار ستون گردباد و خاکستر می رفتم،
 و تنها مادرم در گور خود نالید:
 ,,وای! شعر پرپریم! پسریم!,,

چهار باریکه ی تاریک شکستند و
 لایتناهی شدم.

یاران دوباره به گیومه ها برگشتند
 و چشم به راه طعمه های تازه ماندند.

تنها مادران، مرگ را همان گونه می شناسند
 که هست!

منبع: اخبار روز



در گودی ماه شهبلا بهار دوست

میان دفتری، های های دلتنگی
سوز اندیشه، وای وای خمار
میان بستر هر سطر لمیده عطشهای بی قرار
بی قرار چه به گور می کشد
جز مرده شور کسی نمی گوید سلام!

امشب اینجا من بی نجابت
با پیراهنی چاک، چاک
بی پروا، رو پس می زرم
سینه باز می کنم، دستم را بگیر
دور حلقه ام آخ، آخ بزن
دستت در التماس بگیر، نمی گیرم
افتاده ام به بند خاموشی
حضور ویژه دارد، جیغ این سکوت!

مدام در لمس رویاهای من
پاره، پاره، بی مرهم
امان، امان، شیفته، پُر پُر
تابوتم بر دوش تو یکی نمی رود!
خوش پُر می زند اهل ادب
دهان بسته، خیره، خیره، بی ادبم!
خیرگی می کند این دل عاشقم
غلطهای تازه، تازه
در خلوت مستی می کنم!
هی خط کشیده، هی ی خط می نویسم
حیا چرا نمی کنم!

پرسه در خیالی دیوانه وار
میان کوچه بانگی دراز!
فضای زاویه ی دو تن شاید
آمیزش لحظه با خاطره شاید
طرح درد دانایی ز نیست شاید
به بوی ناز یک شعر باید
به نقش خنده یک آفرینش باید
به حال ژرف یک رویا باید
خوشا این شاید و باید
خوشا نازک دل عریان
خوشا منگی یک بنگ

خوشا امشب، که آدم بی شرافت می خندد
به من که چشمم، افتاده در گودی ماه
به عقربه های ساعت که گیج، منتظر کوک دستهای آلوده شماس
خوشا امشب که من آدم نیستم
روی ماسه های خیس، با پولکهای ریخته در ساحل
ماهی مرده را نوازش می کنم!
گاه قصه مرگ کوتاه است
مثل آبی که چکید بر خاک
مثل توری که کشید صیاد
مثل شعری که نوشت شهبلا

گاه قصه مرگِ رمان چهار جلدیست
همه می خوانند، همه می نالند
همه می گریند و همه می دانند
خصلت آدم این است
اوزان آدم را نباید شکست!
اگر شکستی آدم نیستی!

حالا چشم بگیر کرده میان ارکان زبان
هی بازی با خطابه های بزرگان
بازی با دم شیر می کنم!
هر هر به ریش بی ریشه ها می خندم
مستی و راستی!
به کوری چشم حرافان اهل فن!
دشمن پلید عشق و شیدایی
شعر که نگوید از من
نگوید از خواهش جان و تن
شعر که نکرد دلربایی
نریخت غمزه سطر به سطر
تو فرمان امامش بدان
بیهوده رخشانش نکن!
شعر امشب شعر عریانی تبعید است
بر شاخ گاو نشسته نقاشی می کشد
تجلی حضورم همین خط شکسته است

حالا ای ماه بیا، بی واسطه
کمی از ما، کمی از عشق بنویسیم
از بلورهای خواستن بی انتها
که شکست
از جنون حواس رودی که می رفت تا دریا
که خشکید
از همآغوشی بی پایان در یک شب
از شور بال بال زدن کیوترها بر بام
از رنگ منارهای شهر در آفتاب
از پریشانی یک چکه اشک
تا شیدایی تن بیدی که می لرزد در باد
بگذار بنویسیم
بگذار از همآغوشی هرزه باد با آب نگویم
بگذار آفت هوش خام بچرخد در آب
بگذار شور پرواز ببرد ما را
ما که معنا با عشق در عشق شده ایم.

حالا باز دوباره از نو
این دفترم تمام در گرو شما
اهل زمینید و معلوم الحال
در بی پرواییم سوخته اید بارها
زبانم درخشان برای ستارگان
از خاک بر آدمم چو بر خاک شدم
الگوی زنی میان کارزار شدم
در جهشم باز در قفسم
فاجعه ی ذات یک خلوتم
انگشت به دهان نشانده نشاط

۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۹

واپسین واژه
دکتر مسعود عطایی

به شهلا بهار دوست

واپسین واژه که بر لب دارم ،
پیش تر زانکه گذارند مرا در گورم ،
در همان چاه سیاه ،
هست : آه ، آری آه !

آه حسرت به نبردی بی باک ،
آرزوهای دلیرانه و پاک ،
که کنون می روند افسوس به خاک .

آه ، بر آنهمه شعری که سروده نشدند ،
لحظه هائیکه هدر رفته و بیهوده شدند .
آه ، بر قصه ی نا گفته ی من ،
آه ، بر نغمه ی نشنفته ی من .

آه هر لحظه که بگذشت کنار نادان ،
آه هر ساعت دور از ایران .
آه حسرت که چرا نیست و نابود نشد اهریمن ،
زانکه در عمر خود آزاد ندیدم میهن .
آه بشکستن دلهای عزیزان به خطا ،
آه بگسستن پیوند و وفا .

آه صد بوسه که بر صورت مادر نزدم ،
آه حسرت ز فراموشی پند پدرم .

آه هر بار که بر خواهش خود در بستم ،
یا زمانی که من از بیم ، به فرزاندگی ام پیوستم .

آه هر ثانیه کز عشق جدا بودم من ،
آه هر دم که ز آشوب رها بودم من .
آه هر روز که با عشق نه بردم نامت ،
آه هر شب که دریغا نگرفتم کامت !

در تجسم این نشاطی که منم
آتش، ارزش. نظام شماس
ارزش نظامتان را دود می کنم
تا بوده عشق در صحنه، بوده حرفها پشت پرده
حرف حرف دفترم را کابوس خوابایتان می کنم.

در تحقق سپیدی دیگر، در باور درک هستی
لمیدم در آغوش مردی
دست به پوست تنش کشیدم
لب میان سینه اش نشاندم
روی تنش خزیدم
نجیب بود چشم آبیش
تابلوی شور انگیز خیالم هیچ پروا، هیچ، هیچ دلشوره نداشت
بی پس و پیش روی رانها
زبان به تکرار. آواز. تن
چرخ می زدم تا در چرخ خویش
بسوزد تنم بر تنش بیش ز پیش
در آن شب گمان کردم خدایبست در زمین
که بی خواب با من فرو می رود
با من به اوج می رسد
میان بسترم، روی آتشم، فواره می شود
خدا نبود و من گمان کردم
به اشتباه
بر چهار ستون تنش چه سجده ها کردم
بی انتها
کفر، کفر، کافر، کفر
کفر نبود
کافر شدم، به رسم عشق
عشق پرپر کرد
به رسم آدم

حالا ننشسته ام شعرش می کنم
میان. دفتری، های های. دلتنگی
سوز. اندیشه، وای وای. خمار
میان. بستر. هر سطر لمیده عطشهای بی قرار
بی قرار چه به گور می کشد
جز مرده شور کسی نمی گوید سلام!
وای ی ی، نه، تابوت نمی خواهم
که مبادا...

هیزم بیاورید، آتش بیا کنید
برایم شعر نگویید
دوست ندارم، از دروغ بیزارم
خاکسترم را در گودی ماه بنشانید
به مادرم بگویید
گاه قصه مرگ کوتاه است
مثل آبی که چکید بر خاک
مثل توری که کشید صیاد
مثل شعری که نوشت شهلا